

# کارنامه و روزگار ایرانیان مهاجر در قفقاز ۱۹۰۰-۱۹۲۰

محمد حسین خسروپناه

فصلنامه نگاه نو  
زمستان ۱۳۷۸  
شماره ۴۳

## کارنامه و روزگار ایرانیان مهاجر در قفقاز ۱۹۰۰-۱۹۲۰

از آغاز سده بیستم میلادی تا به امروزه ایرانیان چندین دوره مهاجرت را به ناگزیر تجربه کرده و از سر گذرانده‌اند. هرچند انگیزه این مهاجرت‌ها گاهی اقتصادی بود و عمدتاً سیاسی، اما در هر دو حالت دستاوردهای آن فرهنگی، سیاسی و نظری بود و دوره‌های مختلف مهاجرت، به تدریج، شناخت ایرانیان را از جهان افزایش داد، بر اندیشه و عمل فردی و اجتماعی ما تأثیر گذاشت و آن را دگرگون کرد. به رغم این، آنچه در خلال این سالهای طولانی ناگفته ماند و هنوز هم ناگفته است کار و زندگی و عملکرد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایرانیان در مهاجرت و دستاوردهایشان برای جامعه ایران و، در یک کلام، کارنامه آنان است. به واقع این بخش در تاریخ ایران، مانند بسیاری بخشهای دیگر، در ابهام است و تحلیل و بررسی متخص و همه‌جانبه‌ای از این مباحث و همچنین نگرش و تلقی دولت ایران نسبت به ایرانیان مهاجر نداریم؛ گویی آنان با عبور از مرزهای ایران از تاریخ ما نیز بیرون رفته‌اند. آنچه در پی می‌آید توضیح و تشریح نخستین دوره مهاجرت ایرانیان در سده اخیر و کوششی است برای بیان کارنامه آنان.

### ۱. علت‌های مهاجرت ایرانیان

از سالهای میانی سده نوزدهم، بر اثر گسترش روابط دولت ایران با دولت‌های اروپایی، اقتصاد ایران در شبکه اقتصاد جهانی تداخل یافت. این تداخل از آن رو که نتیجه تحول درونی اقتصاد ایران نبود تداخلی نابهنگام و بحران‌آفرین شد، زیرا به ساختار

اقتصاد زمینداری و عمدتاً محلی و خودبسته ایران الزامات و وظایفی را تحمیل کرد که آن ساختار تاب تحمل و پذیرش را نداشت و در نتیجه، روند طبیعی و خودپوی اقتصاد ایران مختل شد و رشد و توسعه آن در گرو شرایط اقتصادی و منافع کشورهای متروپل قرار گرفت. در چنین وضعیتی کشاورزی و صنایع دستی و پیشه‌وری ایران به تدریج که دو بخش عمده تفکیک شد: یک بخش، به سان سده‌های پیشین، به کشت محصول و تولید کالاهایی می‌پرداخت که مورد تقاضای جامعه ایران بود و نیازهای آن را تأمین می‌کرد و بخش دیگر به کشت به‌صورت و تولید کالاهای نقدپنه‌آفرین (cash crops) مورد تقاضای بازار جهانی (مانند تریاک، پنبه، خنا، چرم، قالی و...) اختصاص یافت و به تدریج مواد غذایی را نیز دربرگرفت. در عرصه کشاورزی این تفکیک در حالی رخ می‌داد که بر اثر تخریب بخش عمده‌ای از شبکه آبیاری مصنوعی کشور، محدودیت زمینهای زیر کشت، ثابت ماندن روشها و تکنیک تولید و ابزار کار و عدم اصلاح و دگرگونی در شیوه مالکیت زمین، اقتصاد کشاورزی ایران به حالت ایستا درآمده و توسعه‌ای نداشت تا بتواند علاوه بر تأمین نیاز غذایی جمعیت رو به افزایش کشور، مازاد آن را به خارج صادر کند.<sup>۱</sup> حاصل این وضعیت کاهش عرضه فرآورده‌های کشاورزی و افزایش بهای آن در کشور بود. محسوران و انبارداران نیز، با سوء استفاده از موقعیت، برای سودجویی بیشتر، قحطیهای مصنوعی پدید می‌آوردند. روزنامه تریا در مورد تأثیر افزایش بهای فرآورده‌های کشاورزی و قحطیهای مصنوعی بر زندگی مردم ایران در سال ۱۳۱۶ هـ. ق/ ۱۸۹۹ م نوشت: «صد هزاران خروار گندم و سایر حبوبات در انبارهای محسورین محبوس باشد و مردم بیچاره مانند مرغ نیم‌بسمل از کثرت جوع در خون دل بپزند و چون صید به دام افتاده تقلای بی‌حاصل نمایند و در بالش فقر و مسکنت و پریشان جان دهند و روزگار خود را به خانمان فروشی و یلاس پوشی مصروف دارند. بلای مبرم فقر و احتیاج عمومی پیدا کرده... مشاهده کنید مرد فقیر بیچاره [ای را] که یومیه به دهشاهی یا یک قران اجیر است چگونه می‌تواند روزی یک تومان داده در حق نان بخورد تا عیال و اولادش را از تعب جوع خلاص نماید در صورتی که خمس این مبلغ در خور استطاعت او نیست.»<sup>۲</sup> و از فارس گزارش می‌شد: در حالی که «مزروعات در نهایت ربیعان و وفور بود و زراعت برنج از سنوات سابقه بغایت بیشتر و بهتر، مهذا در این سال حبوبات و غله از سالهای پیش گرانتر و برنج نایاب و هیزم و ذغال قحط است؛ و این قحطی و تنگی تمام به واسطه عمل متکرر محسورین است و معاملات از

اهلا و ادنی منحصر به احتکار است.<sup>۲</sup> و از تهران یا تخت کشور می نوشتند: «دان در این شهر قیمت جان دارد. از میوه جات و سایر حیوانات چه بنویسم که در قیمت حدی محدود ندارد و نیمی از حلق بازار و کسبه از دست رفته.»<sup>۳</sup> نهایتاً فقر و استیصال اهالی برخی از مناطق کشور مانند همدان و کردستان به اندازه‌ای افزایش یافت که فقیران و درماندگان برای تأمین مخارج خود و کاستن از هزینه‌های زندگی به ناچار فرزندان خود را می فروختند.<sup>۴</sup>

در برابر این وضعیت، هر گاه دولت در صدد چاره‌جویی برمی آمد، به علت ساختار قدرت سیاسی در ایران عصر قاجار، کاهش اقتدار دولت و همچنین نداشتن طرح و برنامه اصلاحی و تلاش برای حل معضلات و مشکلات در چارچوب نظام سیاسی-اقتصادی حاکم، راه به جایی نمی برد؛ گویانکه محکوران با از حکومتیان بودند یا از متحدان آنان در کسوت و مشاغل دیگر، ناتوانی دولت و کاهش اقتدار آن را می توان در برخورد با مسئله تأمین نان، یعنی قوت لایموت مردم ایران، دریافت. در سال ۱۳۱۷ ه. ق/ ۱۹۰۰ م در رأس خرمین دولت حلیه حکم داد که خلات دیرانی را عیناً غله بگیرند و برای آذوقه مردم انبار نمایند. حضرات محکومین سخت ایستاده جنس ندادند.<sup>۵</sup> و دولت حلیه نیز در وادار ساختن آنان به اطاعت نتوانست کاری انجام دهد؛ ناگفته نماند در مواردی هم که حاکمان ایالات و ولایات بر اثر فشار اجتماعی یا نمایلات اصلاح طلبانه خود بدون در نظر گرفتن شأن و مقام محکوران عمل می کردند محافظی معینی در شهرها به اعتراض برخاسته و با نسبت دادن اتهامهای مختلف و ضد دین قلمداد کردن آن حاکمان، اقدام آنان را خشی و بی اثر می کردند.<sup>۶</sup>

بر اثر تداخل اقتصادی، صنایع دستی و پیشه‌وری کشور نیز مانند بخشی کشاورزی به دو گروه تقسیم شد: یک گروه از صنایع، همچون سده‌های پیشین، کالاهای مورد نیاز و مصرف داخلی را تهیه و تولید می کرد و گروه دیگر به تولید کالاهای مورد تقاضای بازار جهانی اختصاص یافت. صنایع گروه اول بر اثر عدم حمایت دولت از آنها، ورود کالاهای مشابه و ارزان قیمت خارجی و همچنین عقب ماندگی فنی و تکنولوژیک این صنایع، به تدریج ورشکسته و نابود شدند یا در بهترین حالت به سختی تضعیف گردیدند. صنایع نساجی ایران نمونه مناسبی برای توضیح فروپاشی صنایع سنتی ایران است. در دوره سلطنت فتحعلیشاه، شهر اصفهان دارای ۱۲۵۰ کارگاه بزرگ و کوچک شمر بافی بود که در دوره محمدشاه به

۲۸۶ کارگاه و در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به ۲۴۰ کارگاه و در سال ۱۲۹۴ ه. ق به ۱۲ کارگاه شعربافی کاهش یافت.<sup>۹</sup> صنایع ابریشم‌بافی کاشان نیز چنین روندی داشت و از ۶ هزار کارگاه در سال ۱۸۳۹ م به ۸۰۰ کارگاه در سال ۱۸۵۰ م تقلیل پیدا کرد.<sup>۱۰</sup>

میرزا حسین خان تحویلدار در توضیح علت این زوال می‌نویسد: «سابق که پارچه‌های فرنگی شایع نبود از اهلی و ادنی حتی در ارکان دولت و بعضی از شاهزادگان هضم، فدک‌پوشی بردند... چندین سال است پارچه‌های زرد و سرخ باطن سبب فرنگستان رواج گرفته؛ هر دفعه انمشت ایشان طرح تازه بوده و هر کدام به نظرها تازگی داشته. مردم ایران جسم و جان خود را رها کردند و دنبال رنگ‌وبوی دیگران بالا رفتند و کار به جایی رسید که ایرانی از متاع خود روگردانید و در صنف نساج شکست کلی رسید.»<sup>۱۱</sup> در مورد تأثیر اجتماعی زوال صنایع سنتی ایران میرزا حسین خان تحویلدار توضیح می‌دهد که: «تقریباً نیم‌هشر از انانیة اصفهان پیوه‌زنی یکسرتیم‌دار [بودند که] به ریسمان‌ریسی [اطفال] صغیر را کبیر می‌کردند و همگی ساقط شدند و همچنین اصناف بزرگ دیگر مانند صباغ و نذاف و عمله‌گازرخانه که بسته و پیوسته به این صنف بودند بیشترشان از بین رفتند. سایر اصناف خلایق را هم از بر تو این شکستگی ضررها رسید، بخصوص رعایای دهات...»<sup>۱۲</sup> از این رو بی‌جهت نبود که کودکان اصفهانی در کوچه و بازار می‌خواندند:

هر که را کارش بود یافتگی      مردنش بهتر بود از زندگی<sup>۱۳</sup>

اما آن گروه از صنایع دستی و پیشه‌وری که کالاهای مورد تقاضای بازار جهانی را تولید می‌کردند رونق گرفته و شمار کارگاههای آن افزایش یافت. ولی چون این افزایش و رونق بر مبنای گسترش و تحول اقتصاد کشور و در پیوستگی با تحول و رونق دیگر صنایع دستی و پیشه‌وری ایران نبود، نتوانست به توسعه اقتصاد ایران بینجامد.

از دیگر عارضه‌های تداخل اقتصادی، پیوستگی ارزش پول ایران به بهای جهانی طلا و نقره بود. نوسان بهای جهانی طلا و به‌ویژه نقره وضع پیشگفته را تشدید و اقتصاد تضعیف‌شده ایران را بیش از پیش آسیب‌پذیر می‌کرد. روزنامه‌اختر در سال ۱۳۱۲ ه. ق/ ۱۸۹۵ م در مورد تأثیر اجتماعی و اقتصادی کاهش ارزش پول ایران نوشت: «بیشتر به مناسبت ارزانی مملکت، [مردمان تنگدست] از مزدی که در مقابل ونج دست روزانه می‌گرفتند امر معاششان بطوری می‌گذشت و محتاج این نبودند که به خارج بروند، چون که آن وقت عمله یک ذرع کرباس یا مدقال [مقال] را

به دو عباسی خرید، پیراهن و زیرجامه از آن برای خود می‌دوخت. امروز به سبب تنزل قیمت مسکوکات همان مدقال را ذره‌نی به چهار عباسی باید بخرد که تمامی لوازم پوشاک هم از این قبیل است. کاش مشکل بدین یکی انحصار می‌یافت حال آنکه بدبختانه می‌بینیم که قیمت خوردنیها و سایر ضروریات بومیه نیز نسبت به سابق یکایک بلکه بیشتر ترقی یافته است... ولی مزد عمله و فعله و کارگران همان است که از قدیم بود چیزی به آن نیفزوده [اند]...<sup>۱۳</sup>

جامعه ایران در برابر بحران گسترده اقتصادی و اجتماعی و ناتوانی دولت در حل آن به دو صورت واکنش نشان داد: از یک سو تارضایتها به اعتراضهای گسترده مبدل شد و طی سالهای ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ ه. ق. عمده مناطق کشور را دربرگرفت و از سال ۱۳۲۱ ه. ق. / ۱۹۰۳ م به شورشهای پراکنده مبدل شد. گسترده‌ترین این شورشها پیش از انقلاب مشروطه، شورش محرم ۱۳۲۱ ه. ق. / ۱۹۰۳ م در شهر مشهد است. واکنش دیگر جامعه، مهاجرت‌های فردی و جمعی از ایران بود. روند مهاجرت از اواخر سده ۱۹ م آغاز شد و همپای رشد بحران اقتصادی گسترش یافت. مناطق مهاجرپذیر گرچه متعدد بود و حوزه وسیعی از هندوستان تا نواحی غربی امپراتوری عثمانی و حتی سواحل شرقی قاره آفریقا را دربرمی‌گرفت، با این حال منطقه قفقاز و ماوراء آن بیشترین مهاجران ایرانی را به سوی خویش جذب می‌کرد. زیرا در قفقاز علاوه بر کار کشاورزی که فراوان بوده، از سال ۱۸۷۱ م با حفر نخستین حلقه چاه نفت، این منطقه از نظر صنعتی رو به رشد نهاد و صنایع متعددی در آن احداث شد. چنانکه در آستانه سده بیستم در شهر باکو و نواحی آن در حدود ۱۷۱۰ حلقه چاه نفت فعال وجود داشت و ادها شده که در سال ۱۹۰۱ م بیش از ۵۰ درصد نفت استخراجی جهان در باکو تولید می‌شده است و شمار کارگران شاغل در صنعت نفت باکو در کمتر از ۳۰ سال از ۱۸۰۰ نفر به ۲۶ هزار نفر افزایش یافته بود.<sup>۱۴</sup> در ضمن صنایع دیگر مانند نساجی، تولید سیمان، ساختمان‌سازی، راهسازی و معادن مس نیز پررونق بود. اما به دلیل پایدار ماندن نظام زمینداری در قفقاز، این صنایع نمی‌توانستند نیروی کار لازم و کافی را از اهالی منطقه تأمین کنند و به نیروی کار مهاجر نیاز داشتند؛ از این رو دولت روسیه مهاجرت نیروی کار به منطقه قفقاز را تشویق می‌کرد. علاوه بر این، فرهنگ و سنت‌های مردم قفقاز، به دلیل تاریخ مشترک، با ایران تفاوت چندانی با ایرانیان نداشت و این امر می‌توانست در جذب مهاجران ایرانی به قفقاز مؤثر باشد.

در مورد شمار مهاجران ایرانی هرچند آمار و ارقام مشخصی در دست نیست، اما داده‌های موجود نشان از گستردگی روزافزون مهاجرت ایرانیان در اواخر سده ۱۹ و اوایل سده بیستم به این منطقه دارد. بر اساس جدولی که مینورسکی، کنسول وقت روسیه تزاری در ارومیه، تنظیم کرده، در سال ۱۸۹۱ م ۱۵,۶۱۵ نفر، در سال ۱۸۹۷ م ۲۲,۸۶۱ نفر، در سال ۱۹۰۴ م ۵۹,۱۲۱ نفر فقط از کنسولگری روسیه در ارومیه روادید و رود به خاک روسیه را دریافت کرده‌اند.<sup>۱۵</sup> هفت‌نامه آزاد (چاپ کلکته) نیز در سال ۱۳۱۷ ه. ق/ ۱۸۹۹ م مدعی بود که «به قرار نمره‌خانهای دولت بیهیة روسیه همه‌ساله پنجاه هزار نفر [از ایران] به خاک روسیه به جهت تحصیل روزی مسافرت می‌نمایند.»<sup>۱۶</sup> لازم به ذکر است که این قبیل آمار و ارقام چون فقط بر اساس تعداد روادید صادره تنظیم شده است نمی‌تواند گستردگی مهاجرت ایرانیان را کاملاً آشکار کند، زیرا مهاجرانی را که بدون اخذ روادید و به صورت غیر قانونی از مرز می‌گذشتند در بر نمی‌گیرد، در حالی که نشانه‌هایی حاکی از پرشمار بودن مهاجران غیر قانونی وجود دارد که البته آمیخته به اغراق است. به عنوان نمونه، در سال ۱۹۰۵ پژوهشگر رومن ل. ف. تیگرانف مدعی بود که «فقط از منطقه اردبیل سالانه ۳۰ الی ۴۰ هزار نفر بدون روادید برای کار به روسیه می‌روند.»<sup>۱۷</sup>

بیشتر مهاجران ایرانی به صورت فصلی یا اقامت کوتاه‌مدت در قفقاز به سر می‌بردند و کار می‌کردند و پس از اندوختن مبالغی برای گذران زندگی به ایران بازمی‌گشتند؛ چنانکه در سال ۱۹۱۱ م در برابر ورود ۱۹۳ هزار نفر به قفقاز ۱۶۰ هزار نفر به ایران بازگشتند.<sup>۱۸</sup> با این حال روند تدریجی اقامت طولانی مدت یا دائم در قفقاز مسبب شد تا جمعیت قابل توجهی از ایرانیان در منطقه قفقاز ساکن شوند. این عده، به نوشته رامینسکی بورا، در اوایل سده بیستم دو درصد کل جمعیت ایران را شامل می‌شده است.<sup>۱۹</sup>

هرچند از ترکیب اجتماعی مهاجران ایرانی به قفقاز آمار و ارقام مشخصی در دست نیست ولی با توجه به ترکیب جمعیتی ایران آن زمان و همچنین گزارشها و خبرهای روزنامه‌های دوره قاجار می‌توان با نظر روزنامه‌اختر موافق بود که می‌نوشت: «... همه جلای وطن‌کنندگان مردمان مزدور و فقیرالحال و عمله و فعله هستند.»<sup>۲۰</sup> به هر حال آنچه مشخص است فقر و درماندگی همه‌جانبه مهاجران است. شدت فقر و درماندگی مهاجران به اندازه‌ای بود که در مواردی از تهیه و تدارک وسایل و امکانات مهاجرت نیز بازمی‌ماندند و فجایع دلخراشی پدید می‌آمد. قاجار

سال ۱۳۱۷ ه. ق / ۱۹۰۰ م شهر رشت از تلخترین رخدادها در این زمینه بود که در مورد آن نوشته‌اند. «امسال در اواخر پائیز متجاوز از پانصد خانوار مسکین و فقراء همدان و آذربایجان و سایر بلاد ایران به عزم مهاجرت به خاک روسیه وارد گیلان گردیدند؛ از سورت [شدت] سرما و عدم بضاعت پناه به نکایا و مساجد آورده که زمستان را به سر برند... تا عشرهٔ دوم شعبان ققراء مذکوره که قوت لایموت نداشتند سفر آن جهان را قصد نمودند. یومیه بالغ بر سی نفر آنها از شدت گرسنگی و برهنگی می‌مردند.»<sup>۲۱</sup>

## ۲. شرایط کار و زندگی مهاجران ایرانی در قفقاز

مهاجران ایرانی که به امید دستیابی به کار و زندگی بهتر با تحمل دشواریهای بسیار خود را به منطقهٔ قفقاز می‌رساندند از همان ابتدا با اوضاع طاقت‌فرسایی مواجه می‌شدند. اگرچه ایرانیان مهاجر در سازندگی اقتصادی و عمران و آبادانی منطقهٔ قفقاز سهمی بسزا و غیر قابل انکار داشتند با این حال اهالی قفقاز مهاجران را به عنوان افراد مزاحم و سرباری تلقی می‌کردند که از امکانات اجتماعی و اقتصادی منطقه برخوردار می‌شوند و در عوض، فساد و بزه‌کاری را رونق می‌بخشند، از این رو با مهاجران ایرانی برخورد زنده و تحقیرآمیزی داشتند. سید جعفر پیشه‌وری که از نوجوانی به همراه خانواده‌اش به باکو مهاجرت کرده و شاهد و متحمل چنین رفتاری بوده است، می‌نویسد: «قفقازی‌ها و اهالی محل، ایرانی را همشهری خطاب می‌کردند و او را پست و حقیر می‌شمردند... او را تحقیر می‌کردند و در رستورانها، توش‌ها و در محل تفریح و تفریح اجتماعی راه نمی‌دادند. همشهری از برده و غلامان دورهٔ اسارت پست‌تر و حقیرتر بود، [گویی] او مانند حیوانات کارگر برای کار کردن، زحمت‌کشیدن و کتک خوردن خلق شده بود. خود او همهٔ اینها را تحمل می‌کرده زیرا در میهن خود علاوه بر اینکه از این پست‌تر و از این بی‌حقوق‌تر بود، کار هم گیرش نمی‌آمد...»<sup>۲۲</sup> و حاج زین‌العابدین مراغه‌ای نیز تأکید می‌کرد که «اهل باکو در حق ایرانی خیلی بیرحم هستند»<sup>۲۳</sup>

زندگی نابسامان ایرانیان مهاجر و فقر و در ماندگی آنان موجب می‌شد تا به هر کاری و در تحت هر شرایطی تن دهند؛ نداشتن تخصص فنی نیز عامل مهمی بود تا دامنهٔ مشاغلی که ایرانیان مهاجر جذب آن می‌شدند چندان گسترده و متنوع نباشد. به نوشتهٔ هفته‌نامهٔ *حبل‌المتین* «جز قلیلی از ایشان که مشغول کسب و دکان‌داری و تجارت اند، همهٔ آنها مشغول فعلگی، حملی و مزدوری و نوکریهای پست‌اند.»<sup>۲۴</sup> در



ضمن مهاجر و فقیر بودن ایرانیان به همراه نرییت و پرورش یافتنشان در محیط استبدادی ایران و ناآگاهی آنان از حقوق انسانی خویش موجب شده بود تا سختترین و طاقت فرساترین کارها را بپذیرند و انجام دهند و نسبت به طولانی بودن ساعت کار و کمی دستمزد اعتراض و شکایتی نداشته باشند و شرایط را همانگونه که هست تاب آورند. شرایط کار باریوان ایرانی در باکو نمونه مناسبی برای توضیح این امر است. محمد امین رسولزاده طی گزارشی در سال ۱۳۲۶ ه. ق/ ۱۹۰۸ م در مورد آنان می نویسد: «مشقت کش ترین، تیره روزترین، بیچاره ترین و مظلوم ترین هیئت کارگران باکو، حملان پل هستند. اگر همه حملانی را که در پل ها کار می کنند پانصد نفر بر آورد کنیم در میانشان یک نفر هم غیر ایرانی پیدا نمی کنید. همه فرزندان بی هوا و بد اقبال ایران هستند... در حالی که کارگران دیگر حتی یک روز طاقت مشقات این کار را نمی آورند، او بی صدا تحمل کرده یا حمل روزانه دوازده سیزده ساعت بار بر پشت خود روزگار می گذرانند و در مقابل این زحمت، روزانه پنجاه شصت گیک یا ماهانه پانزده بیست منات مزد به دست می آورد. در صورتی که کارگر غیر ماهر معادن که کم ترین مزد را در مقابل پر مشقت ترین کار دریافت می دارد، در ازای حداکثر نه، ده ساعت کار [روزانه]، ماهانه بیست و پنج منات حقوق دریافت می دارد. از سوی دیگر کارگران معادن غالباً از منزل مجانی و در صورت نبودن منزل، از اجاره بها و نیز از آب و نفت مجانی و امتیازات دیگر نیز استفاده می کنند؛ در حالی که حملان پل فکر چنین چیزهایی را نیز به مغز خود خطور نمی دهند.» و از امنیت شغلی، پرداخت منظم و به موقع دستمزد و برخی حقوق تأمین اجتماعی نیز برخوردار نیستند.<sup>۲۵</sup>

کارفرمایان و صاحبان صنایع قفقاز نیز با سوء استفاده از نیاز عالی بسیار و آگاهی نازل کارگران مهاجر ایرانی می کوشیدند بر بازار کار منطقه فشار آورده و دستمزدها و امکانات رفاهی و ایمنی در محیط کار را به حداقل کاهش دهد و در ضمن جنبش کارگری در منطقه قفقاز را تضعیف کنند. دستیابی به این هدفها با توجه به درصد بالای کارگران ایرانی شاغل در صنایع و معادن قفقاز دور از دسترس نبود. زیرا مثلاً در سال ۱۸۹۳ از مجموع ۷ هزار کارگری که در صنعت نفت باکو مشغول به کار بودند ۱۱ درصد آنان را ایرانیان تشکیل می دادند و ۱۰ سال بعد که تعداد کل کارگران به ۲۳۵۰۰ نفر افزایش یافت، ایرانیان ۲۲ درصد و در سال ۱۹۱۵ این میزان به ۲۹/۱ درصد افزایش پیدا کرد.<sup>۲۶</sup> کارفرمایان و صاحبان صنایع برای تحقق هدفهای خود و تضعیف جنبش کارگری به شیوه های گوناگونی متوسل می شدند و با سوء استفاده از

معتقدات دینی ایرانیان مهاجر به هنگام استخدام از کارگران ایرانی می‌خواستند به قرآن سوگند یاد نمایند که به عضویت هیچ اتحادیه‌ای در نیایند. از آنان توقع می‌رفت که نه تنها در احتسابات کارگری شرکت نمایند بل عنداللزوم به عنوان اعتصاب‌شکن نیز وارد عمل شوند.<sup>۲۷</sup> علاوه بر این کارفرمایان از اختلافهای میان کارگران قفقازی، ارمنه و ایرانیان نیز سود می‌جستند و در این شرایط ایرانیان از تعدی و تعرض کارگران محلی در امان نبوده و البته حق دفاع و مداخله نیز نداشتند.<sup>۲۸</sup>

شرایط ناپسندان و طاقت‌فرسا به محیطهای کار ایرانیان مهاجر محدود نمی‌شد بلکه به لحاظ مسکن، بهداشت، تغذیه و... نیز عمدتاً در وضعیت اسف‌انگیزی زندگی می‌کردند. رسول‌زاده در این باره می‌نویسد: «معمولاً ده پانزده نفر از ایشان منزلی را که فرق چندانی با طویله ندارد در گوشه و کنار شهر [پاکو] به پنجاه گیک کرایه کرده با هم زیر یک سقف زندگی می‌کنند»<sup>۲۹</sup> میر بشیر قاسموف - از کارگران مهاجر ایرانی - در مورد شرایط زیست کارگران ایرانی شاغل در صنعت نفت باکو می‌نویسد: «... سه، چهار خانواده کارگران نفت در یک خانه، چهل، پنجاه نفر [کارگر مجرد در یک خانه چوبی موقتی (باراک) زندگی می‌کردند. تنگی بود و همیشه بیماریهای مسری وجود داشت. غذا بسیار بد بود و غذاخوری وجود نداشت. برای خریدن صابون پول پیدا نمی‌شد. حمام نبوده حتی برایمان قائل نبودند. با چوب کتکمان می‌زدند. جایی برای رسیدگی به شکایتهایمان وجود نداشت. پلیس همیشه جانب کارفرمایان را می‌گرفت»<sup>۳۰</sup> و این در شرایطی بود که دولت ایران در شهرهای قفقاز دارای کنسولگریهای متعددی بود و علی‌القاعده کنسول می‌بایست از حقوق اتباع خویش محافظت و حمایت کند. اما کنسولهای ایران نه فقط چنین نمی‌کردند، بلکه از هیچ‌گونه اجماعی نسبت به هموطنان خود و خلوت و چپاول آنان دریغ نداشتند. دامنه اعمال آنان چنان بالا گرفته و عسلی شده بود که روزنامه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور همواره به آن می‌پرداختند و به عنوان نشانه‌ای از ناکارآمدی نظام سیاسی اکم بر ایران به افشای آن دست می‌زدند. مثلاً روزنامه تریا در سال ۱۳۱۷ ه. ق / ۱۸۹۹ م می‌نوشت: «خداوند رحمت کند اولیای امور داخله را که بیلک تیول می‌کنند ولی مأمورین محترم ما در خارجه انسان تیول می‌فرمایند: گویا رعیتی که از خاک ایران خارج شد تیول حضرات می‌شود. اقل در داخله مُردۀ ایرانی آسوده است، الحمدلله در خارجه مرده هم آسوده نیست و ما حاصل زحمات آنها که از مزدوری و فعله‌گی عاید می‌شود به عنوان پاسپورت و قول کشیدن تذکره و جریمه

و غیره از آنها دریافت می‌دارند و چون بمراد اگر صد وارت داشته باشد وارت حقیقی همان مأمورین محترم هستند.<sup>۳۱</sup> البته اعمال و اقدامات کنسولگریهای ایران در قفقاز محدود به سودجویی و منفعت‌طلبی شخصی نمی‌شد بلکه به مقابله با فعالان سیاسی ایرانی نیز می‌پرداختند. رسول‌زاده در این مورد می‌نویسد: «قونسول‌خانه ایران تمام مطالبی که تا آن وقت در ایران واقع می‌شد در یادگوبه نسبت به اتباع ایران دریغ نمی‌داشت؛ جریمه می‌کرد، محاکمه می‌نمود، به حبس می‌انداخت، کتک می‌زد، همه کار را مرتکب می‌شد و قانون روسیه هم جلو آن را نمی‌گرفت. در وقت جنراللی قونسولی مفخم‌الملک در تفلیس... نظر به خواهش او یک دسته ایرانیان متهم به امورات سیاسی را گرفته قلمه‌بند نمودند.»<sup>۳۲</sup> بر اثر چنین رفتار و پیشینه‌ای، ایرانیان مهاجر نه تنها چشم‌امیدی به کنسولگریهای ایران نداشتند و خواستار یاری و کمک آنها در احقاق حقوقشان نمی‌شدند، بلکه «چندان از طرف آدمهای قونسولخانه بدینها ظلم رفته که چون فراش از قونسولخانه بیستند خود را پنهان کنند و به دکاکین خارجی پناه برند.»<sup>۳۳</sup> در پی اعتراضهای مکرر مهاجران ایرانی نسبت به عملکرد ناپه‌نجار کنسولگریهای ایران در قفقاز که دیرزمانی رواج داشت و همچنین ناکارآمدی بسیاری از کنسولها در حفظ حقوق اتباع ایران در جریان جنگهای خونین ارمنه-تاتار در قفقاز (۱۹۰۲-۱۹۰۵)، دولت ایران و مشیرالدوله وزیر امور خارجه وقت ایران نظارت و مراقبت بیشتری بر کنسولگریهای کشور در قفقاز اعمال کردند که حاصل آن تغییر در عملکرد کنسولها و کنسولگریهای ایران بود. این تغییر را می‌توان از «هریضه تلگرافی تجار تبعه دولت علیه مقیمین یادگوبه» به مشیرالدوله دریافت که می‌نوشته: «سنوات ماضی قناسل [کنسولها] و مأمورین دولت با همراهی چند نفر رنود به اسم ریش سفید، اصناف بیچاره، حمال و فعله را به انواع وسایل و حیل لخت نموده، ظلم فاحش در حق آنان می‌شد. بعد از آنکه اولیای دولت به قبح این [اعمال] ملتف گشته، قونسولگری را به تحت قانون جدید آورده دست متقلبین کوتاه گشته قونسولگری منظم گردید.»<sup>۳۴</sup> اما تغییرات داده‌شده به معنای پایان یافتن اعمال سودجویانه و دسیسه‌چینی برخی از کنسولها و کارکنان کنسولگریها علیه مهاجران ایرانی نبود؛ بلکه این اعمال به صورت محدودتر در زیر پرورشهای مختلف همچنان ادامه یافت و حتی پس از انقلاب مشروطه، مقابله و مبارزه با فعالان سیاسی ایرانی در قفقاز، به ویژه اعضای فرقه اجتماعیون‌حامیون ایران، به آن افزوده شد.<sup>۳۵</sup> در این دوره نه فقط به زندان‌انداختن اعضای فرقه اجتماعیون‌حامیون مرسوم و متداول شد که در مواردی

هم اعضای آن فرقه را به قتل می‌رساندند. ناگفته نماند که در برابر این قبیل اعمال، ایرانیان مهاجر نه تنها به اعتراض و دادخواهی از مجلس شورای ملی برمی‌آمدند که در مواردی دست به عمل زده و انتقام می‌گرفتند؛ چنانکه اعضای فرقه اجتماعیهون‌هامیون، میرزا محمدباقر تبریزی را به انتقام قتل مشهدی علی عسگر ترور کرده و به قتل رساندند.<sup>۳۶</sup>

شرایط نابسامان کار و زندگی ایرانیان مهاجر به آنچه آمد محدود نمی‌شد بلکه آنان در جریان هر تحول و هر رخدادی در قفقاز پیش و بیش از دیگران در معرض آزار و مسم قرار داشتند. نمونه مشخص این امر شمی است که در جریان جنگهای ارامنه-تاتار بر ایرانیان مهاجر رفت.

### ۳. ایرانیان مهاجر و جنگهای ارمنی-تاتار

در سال ۱۳۲۱ ه. ق/ ۱۹۰۳ م دولت روسیه به بهانه حفظ دارایی‌ها و موقوفات کلیساهای ارامنه از سوء استفاده رهبران ارمنی، کوشید آن اموال و دارایی‌ها را در اختیار خود بگیرد که با مخالفت شدید ارامنه مواجه شد. آنان می‌گفتند اما طایفه ارامنه مثل سایر طوایف روسیه بی‌علم و تجربه نیستیم که حقوق و اراده ملی را در تحت حمایت غیر و تصرف دولت داده، سلب اختیار و ادلرات خیره و موقوفات از خودمان نمائیم.<sup>۳۷</sup> در برابر مخالفت و مقاومت ارامنه، شاهزاده گالیستین، فرماندار کل قفقاز، به قوه حریه تمام اداراتشان را توقیف و به تصرف خود درآورده دولت را از این دغدغه آسوده خاطر نمود و هر قدر در این موقع از ارامنه جان‌بازی و فداکاری شد، بی‌سود و نتیجه ماند.<sup>۳۸</sup> اما در پی آغاز جنگ روسیه و ژاپن (۱۹۰۴) رهبران حزب داشناکیون از فرصت استفاده کرده و در جهت بازگرداندن دارایی‌ها و مایملک کلیسا و همچنین کسب خودمختاری مبارزه خود را علیه دولت تزاری و فرماندار قفقاز تشدید کردند؛ و این در حالی بود که نشانه‌هایی از شکل‌گیری شرایط انقلابی در روسیه دیده می‌شد و موجی از اعتصابات کارگران منطقه قفقاز را دربرگرفته بود. وزارت کشور روسیه برای خنثی کردن شرایط انقلابی و انحراف آماجهای جنبش اجتماعی، می‌کوشید تا منازعه قومی را در روسیه تشدید کند و به این منظور گروههای افراطی صد سیاه (Black Hundred) را سازمان دادند. در باکو اعضای صد سیاه بلافاصله پس از اعتصاب کارگران نفت [دسامبر ۱۹۰۴] وارد عمل شدند. رژیم سعی کرد همان‌طور که در سایر قسمت‌های امپراتوری (روسیه)

یهودیان را سیر بلا قرار داد و نارضایتی عمومی را متوجه آنها ساخت؛ با ارامنه قفقاز نیز دست به چنین کاری بزند، زیرا از دیرباز در قفقاز میان ترکها و ارامنه اختلافهای مذهبی و نژادی [و رقابتهای تجاری] وجود داشت و با تداوم احساسات تندی که باعث کشتار ارامنه در آن سوی مرز ترکیه شد، احساس نفرتی نیز نسبت به طبقات متوسط ارمنی خطه قفقاز به وجود آمد.<sup>۲۹</sup> رهبران ارامنه برای جلوگیری از تحقق چنین نوظله‌ای در ملاقات و گفت‌وگو با رهبران تاتارها (مسلمانان قفقاز) کوشیدند هدفها و برنامه‌های دولت روسیه از ایجاد درگیریهای قومی را توضیح دهند و در ضمن خواستار حمایت آنان از مبارزه ارامنه برای احقاق حقوق خود شدند. اما اقدامهای پیشگیرانه‌ای از این دست کارساز نبود و در پی چند قتل مشکوک در باکو که احتمالاً کار گروههای صد سیاه بود و اتساب آن به قتلها ارامنه و تاتارها، آتش درگیری قومی در باکو شعله‌ور شد و حاکم باکو به این بهانه که «در انتظار حکم ثانوی دربار است» نه تنها اقدامی در جهت ایجاد آرامش و خاتمه بخشیدن به درگیریها نکرد که حتی در گسترده‌ساختن آن نیز بسیار کوشید.<sup>۳۰</sup> این درگیریها در مدت کوتاهی به دیگر مناطق قفقاز گسترش یافت و به جنگ تمام‌عیار مبدل شد. در این جنگها ایرانیان مهاجر نیز در امان نماندند و منحل ضرر و زیانهای فراوان شدند.

در مورد موقعیت ایرانیان در جریان درگیریهای اولیه باکو (۱۴ تا ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۲ هـ. ق/ ۶ تا ۹ فوریه ۱۹۰۵ م) گزارش شده است: «در این چهار، پنج شبانه‌روز خونریزی و شورش باذکوبه، کسانیکه مظلوم و بی‌سرپرست بودند، رعایای دولت ابد مدت حلیه ایران بود که به هر طرف روی می‌آوردند پناهگاه و ملجأ نداشتند از نایب قنصل آقامیرزا جوادیبگ قراباغی امداد طلبیده، به کاربرد از خانه ملتجی شدند بدبختانه در آنجا نیز رنگ آسایش ندیدند.»<sup>۳۱</sup> در جریان کشتار ماه فوریه ۱۹۰۵، ۲۰۰ نفر ایرانی در باکو کشته و در حدود ۵۰ دکان و حجره آنان غارت و ویران شد.<sup>۳۲</sup> بر اساس گزارشهای موجود علت و انگیزه کشتار و غارت ایرانیان مهاجر به دست افراتیون ارمنی، انتقام گرفتن از رفتار ناپه‌نجار آقامحمدخان قاجار و سپاهیان در سال ۱۲۰۹ هـ. ق بوده است.<sup>۳۳</sup> با گسترش جنگ ارمنی-تاتار کشتار ایرانیان مهاجر در دیگر مناطق قفقاز مانند قراباغ، شوشی، گنجه، ایروان و... تکرار شد و ابعاد گسترده‌ای یافت. این امر موجب شد تا ایرانیان مهاجر برای محافظت خود به اقدامات گوناگونی دست بزنند؛ گروهی مسلح شده و به حمایت از تاتارها در جنگ شرکت کردند، اما اکثر قریب به اتفاق ایرانیان مهاجر به اقدام دولت ایران امید داشتند

و از ابن‌رو و تلگرافاً به پترسبورگ به‌نوسط سفارت ایران به شاه و صدارت مکرر مخابره و عرض تظلم نمودند. جواب مساعد هم بدیشان رسید. همچنین به دارالخلافه به حضرت اشرف و لیمهد تلگرافاً عرض و تظلم از بیداد ارامنه نمودند. جواب مساعد صادر آمد. حضرات تجار از رعایای ایران تلگرافاً به پترسبورگ و تمامت ایران از تبریز، اردبیل، رشت، انزلی، طهران و اصفهان به رؤسای روحانی و حکام ذوی‌الاحتشام مخابره نمودند و تقاضای کمک کردند.<sup>۲۴</sup> در پاسخ به تظلم خواهی مهاجران، دولت ایران می‌کوشید تا از طریق دیپلماتیک و مذاکره با دولتمردان روسیه و رهبران بلندیپایه دینی ارامنه در ایران و قفقاز امنیت جان و مال ایرانیان مهاجر را تأمین کند.<sup>۲۵</sup> اما در میان توده‌های مردم ایران اخبار جنگ و کشتار در قفقاز و تظلم خواهی و تقاضای کمک ایرانیان مهاجر و اکنشهای گسترده‌ای را موجب شد؛ گروهی با استفتاء از مراجع تقلید شیعه در نجف، از آنان می‌خواستند که اجازه دهند ایرانیان خمس، زکات، سهم امام و... خود را به خزیند صلاح برای ایرانیان مهاجر در قفقاز اختصاص دهند.<sup>۲۶</sup> در پی موافقت مراجع تقلید و تأکید آنان بر لزوم حمایت از مسلمانان، گروههایی از عشایر آذربایجان و کردستان از مرز گذشته و در جنگهای ارمنی-تاتار فعالانه مشارکت کردند، که با اعتراض دولت روسیه و فرماندار کل قفقاز روبه‌رو شد. آنها مصرا نه از دولت ایران می‌خواستند تا از عبور عشایر مسلح از مرز دو کشور جلوگیری کند. ناگفته نماند که به رغم حکم موکده مظفرالدین‌شاه باز هم عشایر ایرانی به قفقاز رفته و در جنگ و کشتار شرکت می‌کردند.<sup>۲۷</sup> همچنین گروهی از متعصبان کوشیدند افکار عمومی را در مخالفت با ارامنه ایران تحریک کنند و به تلافی رخدادهای قفقاز، جنگ ارمنی-مسلمانان را در ایران به راه اندازند، که با هشباری حکام ایالات و مخالفت بسیاری از رهبران مذهبی ختشی شد.<sup>۲۸</sup> همزمان با چنین تلاشهایی، برخی از فعالان سیاسی کشور نیز کوشیدند هیجان و ناراضی عمومی از کشتار ایرانیان و مسلمانان قفقاز را به سمت مستشاران بلژیکی شاغل در گمرک ایران سوق دهند و اوضاع را برای اخراج آنان از کشور مهیا کنند که این برنامه نیز بی‌نتیجه ماند.<sup>۲۹</sup>

در پی تشدید جنگ و کشتار در قفقاز و ناتوانی دولت روسیه در تأمین امنیت ایرانیان مهاجر، دولت ایران به‌ناچار خواستار بازگشت مهاجران به کشور شد و به کنسولگریهای ایران دستور داد که امکانات و شرایط لازم برای بازگشت مهاجران را فراهم کنند؛ همچنین کنسولهای ایران را موظف کرد تا برای خانمه‌بخشیدن به جنگ

و سبیز ارمنی، تاتار اقدامهای جدی و قاطع به عمل می‌یاورند. از فعالیت کنسولگریهای ایران در این در عرصه و موفقیت آنان در اجرای وظایف محوله اطلاع چندانی در دست نیست. در مورد بازگرداندن مهاجران ایرانی، فقط داده‌های اندکی از فعالیت‌های میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه، کنسول وقت ایران در باکو، در دست است. وی برای بازگرداندن ایرانیان مهاجر ساکن باکو، در ابتدا بنا چند نفر قزاق که از طرف دولت به حراست قونسلمخانه بودند بنای گردش در شهر گذاشت، بیچاره حاملها و فعله‌ها را جمع می‌کرد و از خانه یهودیها و روسها که پناه برده بودند بیرون می‌آورد و به طرف ایران حرکت داد. تا امروز [شعبان ۱۲۲۳] قونسلی، بیست و پنج هزار نفر انقرا ایرانی از باکو به به ایران فرستاده.<sup>۵۰</sup>

در زمینه بازگرداندن ایرانیان مهاجر و تأمین وسایل و امکانات لازم برای این امر، علاوه بر بودجه‌ای که دولت ایران اختصاص داده بود، تاجار ایرانی ساکن باکو به ویژه میرزا ابوالحسن خان عمیدالشجار هزینه‌های بازگشت را بر عهده گرفتند. و حاج زین‌العابدین تقی‌اف، رجل مشهور قفقاز نیز کشتیهای خود را به‌رأبگان در اختیار کنسولگری ایران قرار داد تا ایرانیان را از باکو به انزلی انتقال دهند.<sup>۵۱</sup> در ضمن معاضدالسلطنه برای تأمین امنیت ایرانیانی که در باکو می‌ماندند، به اقدامات مختلفی دست زد، از جمله «دویست نفر سالدات و قزاق از حکومت محل به طلب داشته، مبارست و محارست رعایای ایران را نیکو می‌نموده»<sup>۵۲</sup>. در مورد تلفات و خسارتهایی که ایرانیان مهاجر در خلال جنگ آرامنه، تاتار در قفقاز متحمل شدند آمار و ارقام موثقی در دست نیست، گویانکه برخی مدعی بودند که در این جنگها در حدود ۲۰ هزار نفر ایرانی کشته شده‌اند.<sup>۵۳</sup>

یا گسترش انقلاب ۱۹۰۵ و خطرناک شدن ابعاد منازعه قومی در قفقاز، دولت روسیه دارایی‌ها و مایملک کلیساهای آرامنه را بازپس داد و سرپرستی و اداره آن را به رهبران آرامنه واگذار کرد؛ در ضمن دولت روسیه با وارد کردن چندین لشکر با تجهیزات کامل نظامی به قفقاز و یاری رهبران دینی آرامنه و تاتارها آرامش را به منطقه بازگرداند.

نکته حایز اهمیتی که در خلال جنگ آرامنه، تاتار در قفقاز کاملاً آشکار و مشخص شد علاقه‌مندی و تمایل دو طرف منازعه نسبت به ایران بود. این تمایل از دیرباز در منطقه قفقاز وجود داشت و به تصریح سپید حسن تقی‌زاده «آن وقتها فرق زیادی بین مسلمانان قفقاز و ایرانیان نبود و قفقازها خود را مثل ایرانی دانسته و

همدرد ایرانیان بودند و همه خود را ملت مسلمان می‌شمردند، بسیاری سنگ ابران به سینه می‌زدند. عوامشان دائماً فوج فوج به مشهد و کربلا می‌رفتند و روشنفکرها [بشان] به تبریز گاهی می‌آمدند.<sup>۵۴</sup> و حتی برخی از رهبران و روشنفکران تاتار مانند احمدبیک آقایی بارها تأکید کرده بودند که سرنوشت مسلمانان هند و قفقاز کاملاً وابسته به ایران است. با چنین پیشزمینه‌ای بود که در جریان بازگشت مظفرالدین‌شاه از سفر فرنگ (۱۳۲۳ ه. ق) رهبران دو طرف منازعه به احترام «موکب همایونی» در شهرها و مناطق عبور مظفرالدین‌شاه اعلام آتش‌بس کرده و به پیشواز و خیر مقدم وی و همراهانش می‌رفتند و می‌خواستند برای احقاق حقوق آنها بکوشند. حتی رهبران دینی ارامنه خواستار «شرفیابی شدند تانان و نمک تقدیم نمایند و عریضه اخلاص تقدیم کنند»<sup>۵۵</sup> اما زمامداران ایران و به ویژه مظفرالدین‌شاه با برخورد احساسی و مخالفت قاطعانه با ارامنه به موقعیت ایران در منطقه قفقاز آسیبهای جدی وارد کردند و گرنه دولت ایران دارای چنان اعتبار و نفوذی بود که بتواند با برخورد فعال، به جنگ و ستیزه خاتمه بخشد. گواه بارز این توانایی، نقش و تأثیر فخیم السلطنه کنسول وقت ایران در حاجی طرخان است، که با آشکار شدن نشانه‌های اولیه شروع منازعه قومی در قفقاز «با وجود کثرت و تسلط ارمنیها و قسطنطنیه ابرانیها» در حاجی طرخان از اول پیشبندی کرده، دو گروه [ارمنی-تاتار] را با یکدیگر دوست و متفق نموده بود ایداً نزاع و خلافتی با هم نکرده، در کمال دوستی با یکدیگر آمیزش داشته و دارند»<sup>۵۶</sup> به هر حال زمامداران ایران کاردانی و دوراندیشی لازم را نداشتند تا از تمایل و علاقه مندی موجود در قفقاز به سود منافع ملی کشور استفاده کنند. آن را به اهرمی در برابر زیاده‌طلبی‌های دولت روسیه در ایران مبدل سازند.

#### ۴. فعالان سیاسی-اجتماعی قفقاز و ایرانیان مهاجر

از نخستین سالهای مهاجرت ایرانیان به قفقاز، در حالی که مهاجران ایرانی بی‌خبر از تحولات سیاسی و اجتماعی بین‌المللی و منطقه‌ای در جنبه معضلات کار و زندگی گرفتار بودند و راه به جایی نمی‌بردند، روشنفکران و فعالان سیاسی قفقاز به یاری و آگاه‌ساختن آنان برآمدند و با هدفها و انگیزه‌های متفاوت به متشکل ساختن مهاجران ایرانی همت گماشتند. در آن زمان دو گرایش نیرومند فکری و سیاسی در قفقاز مطرح بود یکی ناسیونالیسم و دیگری سوسیال‌دموکراسی.



گروهی از ناسیونالیستهای قفقاز، مانند احمدبیک آقایف، با تکیه بر اندیشه اتحاد اسلام در سردای رهایی از روسیه و تحول و دگرگونسازی جامعه خویش بودند و تحقق آن را در گرو بیداری ایرانیان و تحولات بنیادین در جامعه ایران می‌دانستند؛ و بر این باور بودند که «باید ما مسلمانان بویژه اهالی قفقاز از این نکته لطیف غفلت نورزیم که تا ایرانیان بیدار نشوند از برای ما نجاتی نیست زیرا ایرانیان در عالم اسلامیت موقع مهمی را اتخاذ نموده‌اند که بدون ایرانیان کار از پیش مسلمانان نمی‌رود...»<sup>۵۷</sup> بر این اساس آنان از راههای مخطف و از جمله از طریق روزنامه‌هایی مانند ارشاد، حیات، ترقی و... می‌کوشیدند ایرانیان مهاجر را علاوه بر شرایط بین‌المللی با «رسالت و وظایفشان» آشنا کنند و از این طریق بر بیداری ایرانیان و تحولات آینده جامعه ایران تأثیر گذارده و اندیشه اتحاد اسلام به رهبری ایران را متحقق سازند. مثلاً احمدبیک آقایف می‌نوشت: «ای ایرانیان هیوره، این حالت اسفناک هرگز برای شما لایق و سزاوار نیست! در روی زمین، شما طبعاً و فطرتاً از قابلترین و مستعدترین و زیرک‌ترین و باذکاوت‌ترین اقوام می‌باشید... اکنون به حالت خودتان بنگرید که چیستید؟ و چه عاقبت دارید؟ باید تمامی افراد ملت و جمله طبقات و صنوف است به جنبش آمده و با شتاب تمام تجدید حیات یتماابد. انشاءالله در برنامه حیات طریق حصول این مطلب یعنی تجدید حیات و جگونگی آن را تدریجاً بیان می‌نماید.»<sup>۵۸</sup> ناگفته نماند که آراه و عقاید ناسیونالیستهای قفقاز قبل و بعد از انقلاب مشروطیت، از طریق ترجمه و چاپ مقاله‌هایی از آنان در روزنامه‌های فارسی‌زبان در جامعه ایران مطرح می‌شد. اما چون فعالیت آنان در ارتباط با مهاجران ایرانی عمدتاً از طریق نوشتار بود و به مسائل کلی و راهبردی نظر داشت، نمی‌توانست توده مهاجران ایرانی را که بی‌سواد و درگیر مشکلات و مسائل روزمره بودند به خود جذب کند و در جهت تحقق آراه و عقاید ناسیونالیستهای قفقاز بسیج نماید، از این رو دامنه نفوذ و تأثیرگذاری ناسیونالیستهای قفقاز به قشر آگاه و پرنفوذ تجار ایرانی ساکن باکو محدود می‌شد.

اما از گروه از روشنفکران و فعالان سیاسی قفقاز که در حزب سومیال‌دموکراسی کارگری روسیه فعالیت می‌کردند، با انگیزه و روشهای متفاوتی با «مسئله» مهاجران ایرانی برخورد می‌کردند. کمیت گسترده و روزافزون ایرانیان مهاجر و تأثیری که بر بازار کاز قفقاز می‌نهادند منجر به تضعیف جنبش کارگری آن منطقه شده و سومیال‌دموکراتهای قفقاز را به خود مشغول کرده بود. در آن زمان فعالان سیاسی

روسیه به دو شیوه با مسئله کارگران مهاجر برخورد می‌کردند: گروهی خواستار اخراج کارگران مهاجر به‌ویژه ایرانیان بودند، در حالی که سوسیال‌دموکرات‌ها تأکید می‌کردند: «اخراج راه مقابله با مهاجرت و رقابت کارگران ایرانی [با کارگران محلی] نیست. مراقبت‌های پلیس باعث نمی‌شود شخصی که گرسنه است از مرز نگذرد. کار مهمانان و شاق به‌منظور تشکل و بسیج کارگران ایرانی و سایر ملیت‌ها در یک اتحادیه کارگری واحد جهت پیشبرد مبارزه مشترک در اینجا، در محل سکونت آنها تنها راه ممکن است.»<sup>۵۹</sup> اما تحقق این هدف از سوی تشکلات حزب سوسیال‌دموکراسی کارگری روسیه در قفقاز، به‌ویژه کمیته باکو با مشکلات و موانع اساسی روبه‌رو شد؛ زیرا کمیته باکو از بدو تشکیل در سال ۱۹۰۰ م به برقراری رابطه با کارگران ایرانی و تبلیغ آنان توجهی نکرده بود و شناخت لازم و کافی از روحیه و فرهنگ آنان نداشت. برای حل این معضل، حزب سوسیال‌دموکراسی کارگری روسیه، کمیته باکو، از محفل انقلابیون جوان قفقاز که برخی از اعضایش در آن حزب عضویت داشتند استفاده کرد و آن را سنگ بنای سازمان ویژه کارگران ایرانی و دیگر مهاجران مسلمان قرار داد. این سازمان که بعداً به همت شهرت یافت در اکتبر ۱۹۰۴ به رهبری افندی‌اف، آخوندوف، رسول‌زاده و... فعالیت خود را برای سازماندهی کارگران ایرانی مهاجر آغاز کرد.<sup>۶۰</sup> این سازمان به‌واقع پدیده ویژه‌ای در جنبش سوسیال‌دموکراسی روسیه بود و اعضای آن درک و تلقی خاصی از سوسیال‌دموکراسی داشتند و مارکسیسم را با ناسیونالیسم و پان‌اسلامیسم پیوند می‌دادند و معتقد بودند: «ما هر چیز و هر کس را در دایره اسلامیت جستجو می‌نماییم یگانه ملجأ و مخلص ما اسلامیت است. از برای ما هر گونه آزادی لازم است [است] ولی در دایره اسلامیت. هر چه بخواهیم شدن می‌توانیم؛ فیلسوف می‌توانیم شد، سوسیالیست می‌توانیم شد، دیموکرات می‌توانیم شد فقط با اسلامیت. در دین ما قواعد سوسیالیست در درجهٔ اکمل و به وجه احسن هست...»<sup>۶۱</sup> سازمان همت به تدریج فعالیت خود را گسترش داد و علاوه بر انتشار روزنامه همت، در شهرهای تفلیس، نخجوان، جلفا، باطوم و... شعبه‌هایی ایجاد کرد و به عضوگیری از ایرانیان مهاجر دست زد. سازمان همت چون به مسائل و مشکلات روزمره زندگی کارگران و مهاجران می‌پرداخت فعالیت آن با استقبال توده ایرانیان مهاجر روبه‌رو شد و به نوشته رئیس پلیس قفقاز «... سازمان تاتاری سوسیال‌دموکرات همت تحت کنترل کمیته باکو قرار دارد. توده تاتارها، ایرانی‌ها، لژکی‌ها به ندای این سازمان گوش می‌دهند.»<sup>۶۲</sup>

کارگران ایرانی بر اثر فعالیتهای سازمان همت و همچنین تأثیرپذیری از محیطهای کار، به تدریج در جنبش کارگری منطقه قفقاز فعال شدند و در اعتصابات کارگری شرکت کردند؛ مثلاً در اعتصاب کارگران معادن و دستگاههای الیهوردی در سال ۱۹۰۶ م هجری مرکزی اعتصاب را ۲۵۰۰ نفر کارگر ایرانی تشکیل می دادند.<sup>۶۳</sup> نکته دارای اهمیت در جریان اعتصابات کارگری در باکو، تگورش رهبران و سازماندهندگان اعتصاب به کنسولگری ایران بود. آنان تحت تأثیر اندیشه های پاناسلامیستی که در سازمان همت مطرح بود، به رغم عملکرد نابهنجار کارکنان کنسولگری ایران نسبت به ایرانیان مهاجر، به کنسولگری ایران امید داشتند و خواستار مداخله کنسول ایران برای حل مشکلاتشان بودند. گواه این امر گزارش هفته نامه حبل المتین از اعتصابات جمادی الاول ۱۳۲۴ ه. ق/ جولای ۱۹۰۶ م باکو است. در این گزارش آمده: «عمله جات کارخانجات چلواریافی حاجی زین العابدین تقی اف، از ایرانی و روس و قزاق دست از کار کشیده در قونسلخانه دولت علیه ایران پناه گزیده ملتجی به جناب آقای امیرزا ابوالحسن خان معاهد السلطنه قونسل ایران شده اند. قونسل معظم الیه هم مشغول انجام کار آنهاست. عمله جات سایر معادن نفت هم شورش کرده، دست از کار کشیده پناه و التجا به قونسل ایران آورده اند؛ در انجام کار آنها سعی هستند.»<sup>۶۴</sup>

بدین ترتیب در مقطع انقلاب مشروطیت ایران، دو جریان تکرری و سیاسی ناسیونالیسم و سوسیال دموکراسی در میان ایرانیان مهاجر ساکن قفقاز مطرح و فعال بود. با آغاز انقلاب مشروطه و گشایش مجلس شورای ملی، فعالیت این دو جریان و هواداران ایرانی آنها افزایش یافت. ناسیونالیستهای قفقاز و هواداران ایرانی آنها که معتقد بودند: «تا ایران بیدار نشود اهالی هند و قفقاز بیدار نمی شوند»<sup>۶۵</sup> انقلاب مشروطه را به عنوان گام اساسی در تحقق اندیشه اتحاد اسلام به رهبری ایران و رهایی مسلمانان از استعمار اروپاییان ارزیابی می کردند و برای تحکیم انقلاب ایران طرحهای اصلاح اقتصادی، اجتماعی و سیاسی متعددی عرضه می کردند که در روزنامه های مجلس، ندای وطن، حبل المتین و... به چاپ می رسید. ناسیونالیستهای قفقاز با انعکاس و تحلیل گسترده اخبار حوادث و رخدادهای داخلی ایران، مشروطه خواهان را به هشجاری در برابر توطئه های استعمارگران و متحدان داخلی آنان فرا می خواندند و بر عوامل سازنده هویت ملی ایرانیان تأکید می کردند. این آراء و عقاید در پیوستگی با اندیشه و آراء روشنگران

ایرانی بیش از مشروطه‌نفس و تأثیر جدی در شکل‌گیری اندیشه ناسیونالیسم در ایران داشت.

سوسیال‌دموکراتهای قفقاز نیز ضمن حمایت از انقلاب مشروطه و اعلام همبستگی با مشروطه‌خواهان، اعضای ایرانی سازمان همت را یاری کردند تا نخستین حزب سیاسی ایران را به نام فرقه اجتماعیون عامیون ایران در سال ۱۳۲۲ ه. ق. / ۱۹۰۶ م تشکیل دهند و برنامه و اساسنامه آن را تنظیم و تدوین نمایند. فرقه اجتماعیون عامیون با ایجاد شعبه‌هایی در مناطق شمالی ایران و علاوه بر فراهم کردن امکان مشارکت مؤثر مهاجران ایرانی در تحولات سیاسی و اجتماعی کشور، به عنوان حلقه رابط مهاجران و مشروطه‌خواهان عمل می‌کردند و به سهم خود می‌کوشیدند از دستاوردهای انقلاب مشروطه و مجلس شورای ملی پاسداری و حمایت کنند. احتمالاً فرقه اجتماعیون عامیون ایران یگانه نیروی سیاسی دوره مجلس اول است که برنامه مشخص سیاسی و اجتماعی داشت و خواستار اصلاحات ارضی، تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی، حق رأی عمومی و... بود این فرقه برای تحقق هدفهای خویش علاوه بر انتشار چند روزنامه در تبریز و رشت، تشکلهای صنفی و سیاسی مختلف پدید آوردند چنانکه نخستین اتحادیه کارگری ایران را فعالان فرقه اجتماعیون عامیون در سال ۱۳۲۲ ه. ق در تهران تشکیل دادند. همچنین برای سازماندهی جنبش دهقاس در منطقه گیلان، شعبه رشت این فرقه مبادرت به تشکیل انجمن ابوالفضل‌العباس کرد.

اما فعالیت ایرانیان ساکن قفقاز به فرقه اجتماعیون عامیون محدود نمی‌شد ایرانیان مهاجر با برگزاری تظاهرات و گردهمایی‌های مختلف در حمایت از مشروطه‌خواهان و لزوم دگرگون‌کردن جامعه ایران در قبال بحرانهای سیاسی و اجتماعی کشور با اعتصاب عمومی و تحصن در کنسولگریهای ایران در قفقاز و ارسال تلگرافهای اعتراض آمیز خطاب به محمدعلی شاه و هیئت وزیران از مشروطه‌خواهان و مواضع آنان جانبداری می‌کردند.<sup>۶۶</sup> اوج فعالیت‌های ایرانیان مهاجر در دوره استبداد صغیر است. با گردآوری کمکهای مالی و پیوستن به رؤسندگان فرقه اجتماعیون عامیون و سوسیال‌دموکراتهای قفقاز در مبارزه برای اعاده نظام مشروطه شرکت می‌کردند. ناگفته نماند که این قبیل فعالیت‌های ایرانیان مهاجر، در مواردی، از حمایت کنسولهای ایران در قفقاز نیز برخوردار می‌شد.<sup>۶۷</sup>

### ۵. مؤسسه‌های تمدنی ایرانیان مهاجر در قفقاز

حضور گسترده و روزافزون مهاجران ایرانی و اقامت طولانی مدت آنان در قفقاز موجب شد تا برخی از ترقیخواهان ایرانی از افشار و طبقات مختلف، به ویژه تجار و تنی چند از کنسولهای دولت ایران که تحت تأثیر ناسیونالیستهای قفقاز بودند، برای متحد کردن ایرانیان و حفظ هویت ملی مهاجران ایرانی، فراهم کردن زمینه‌های پیشرفت و ترقی فرزندان آنان و همچنین دستگیری و حمایت از مهاجران فقیر و بی‌بضاعت، مدرسه‌ها و انجمنهای خیریه ایرانی در شهرهای مختلف قفقاز تشکیل دهند و از این طریق به جامعه ایرانیان ساکن قفقاز هماهنگی و انسجام لازم را بدهند و در ضمن به گسترش فرهنگ و زبان فارسی در منطقه قفقاز یاری نمایند. در ادامه به برخی از مهمترین این مؤسسه‌ها و مشکلات و موانعی که بر سر راه فعالیتشان پدید آمده، می‌پردازیم.

#### الف. انجمنهای خیریه ایرانیان در قفقاز

چنانکه پیش از این اشاره شد فقر و استیصال از جدیترین معضلاتی بود که ایرانیان مهاجر با آن دست به گریبان بودند. از این رو طبعی بود که نخستین کوششها برای اصلاح و بهبود وضع زندگی مهاجران ایرانی از این عرصه آغاز شود. بر اساس اسناد و مدارک موجود اولین تشکل ایرانیان مهاجر در قفقاز، «انجمن خیریه اسلامی-ایرانی» است که در شهر باطوم تشکیل شد. این انجمن در ۲۸ شعبان ۱۳۱۸ هـ. ق/دسامبر ۱۹۰۰ به همت میرزا احمدخان سرتیپ، کنسول وقت ایران در باطوم، و یاری و حمایت تجار ایرانی ساکن آن شهر تشکیل شد. نظامنامه انجمن خیریه مشتمل بر ۳۱ اصل بود که به تصویب دولت ایران و امضای وزیر امور خارجه ایران رسید. بر اساس نظامنامه «قصد و نیت این انجمن فقط بنای مسجد و غسلخانه و تعمیر قبرستان اسلامیان و دستگیری و پرستاری نژاد افغان و [دادن] امانه به فقرا و مساکین و دفن و کفن اموات بی‌بضاعت و بی‌وارث مسلمین باطوم» بود.<sup>۶۸</sup> هرچند فعالیت انجمن خیریه علاوه بر ایرانیان مهاجر دیگر مسلمانان باطوم را دربرمی‌گرفت، با این حال اداره و سرپرستی آن بر عهده هیئت ۱۹ نفری بود که ایرانیان ساکن باطوم برگزیده بودند و سه نفر از ایرانیان ساکن قلیس نیز آنان را یاری می‌کردند. تأثیر هرچند محدود و اندک فعالیت انجمن خیریه بر جامعه ایرانیان ساکن باطوم موجب شد تا در مناطق دیگر قفقاز به تدریج انجمنهای خیریه ایرانی تشکیل

شود. از مهمترین این انجمنها، انجمنهای خیریه ایرانیان در باکو و تفلیس است. انجمن خیریه ایرانیان باکو به ابتکار میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه و همت گروهی از تجار ایرانی ساکن باکو در ۶ صفر ۱۳۲۲ ه. ق/ یکم آوریل ۱۹۰۶ م تشکیل شد. هدف این انجمن علاوه بر کمک و یاری به مهاجران فقیر ایرانی ساکن باکو، ایجاد مدرسه و فراهم ساختن شرایط لازم برای آموزش و تحصیل کودکان و نوجوانان ایرانی بود. اداره و سرپرستی انجمن خیریه بر عهده هفت نفر از تجار ایرانی و کنسول وقت ایران در باکو بود<sup>۶۹</sup> و به نظر می‌رسد که وزارت امور خارجه ایران نیز فعالیت آن را زیر نظر داشته است.<sup>۷۰</sup> انجمن خیریه باکو که همزمان با انقلاب مشروطه تشکیل شد در مدت زمان کوتاهی به کانون تجمع فعالان سیاسی ایرانی مبدل گردید و به‌ویژه اعضای سازمان همت و فرقه اجتماعيون عاميون ایران در آن انجمن فعال بودند و به عنوان پوششی برای فعالیتهای خویش از آن استفاده می‌کردند و از طریق این انجمن و به نام آن برخی مواضع حزبی خود را به مجلس شورای ملی اعلام می‌کردند. ناگفته نماند که محافل سنت‌گرا و مخالف مشروطه در ایران نیز از این امر آگاه بودند و، در اعتراض به اقدامات فرقه اجتماعيون عاميون، از انجمن خیریه ایرانیان باکو به عنوان اهرم اجرایی آن فرقه یاد می‌کردند.<sup>۷۱</sup>

اگر تشکیل انجمن خیریه در باکو با استقبال و یاری بازرگانان و فعالان سیاسی ایرانی روبه‌رو شد و در مدت زمان کوتاهی فعالیت آن منظم شد، تشکیل انجمن خیریه در تفلیس، به‌رغم حمایت مشیرالملک سفیر ایران در روسیه، و مساعی مفخم‌السلطان سرکنسول ایران در قفقاز، با دشواریهای بسیار مواجه شد؛ زیرا به‌رغم موافقت‌های اولیه در جلسه مؤسسان انجمن (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ه. ق) و تعهد شرکت‌کنندگان برای پرداخت مبالغی برای آغاز کار انجمن خیریه و تأسیس مدرسه، بیشتر افراد به تعهد خود عمل نکردند. از این‌رو، مفخم‌السلطان «مکرر مجلس کرده و مردم را به اقامه دلایل و براهین قانع نمود که بدون انجمن خیریه، اولاد ایرانیان در این شهر بی‌تربیت مانده و گدا خوانده شده و رعایای دولت مستأصل و پریشان خواهند گردید. عاقبت همگی راضی شده که هرچند زودتر مجلس شده و اعضای انجمن را جماعت انتخاب نمایند»<sup>۷۲</sup> و انجمن خیریه ایرانیان تفلیس در اول ذیحجه ۱۳۲۴ ه. ق/ ۱۶ ژانویه ۱۹۰۷ م با شرکت وکلای تبریز در دوره اول مجلس شورای ملی افتتاح شد و در همان جلسه نظامنامه انجمن در شش فصل و ۶۴ ماده به تصویب حاضران رسید. نظامنامه هدفهای کلی انجمن خیریه را تأسیس مدرسه، «اعانه ملی و

اخلاقی به فقرا و درماندگان اتباع ایرانی در تفلیس بدون ملاحظهٔ ذکوریت و انانیت و سن و صنف و مقام و مذهب آنها تعیین کرده بود. بر اساس مادهٔ ۲ نظامنامه، این کمکها شامل دادن غذا و لباس و در صورت لزوم کمک مالی به ازکارافتادگان، پیدا کردن کار برای بیکاران یا تأمین وسایل کنار برای آنان و کمک به فروش محصولات آنها، تأمین هزینه‌های درمانی و... می‌شد. اما چون شمار ایرانیان مهاجر و محروم در تفلیس زیاد بود و منابع مالی انجمن محدود به دریافت حق عضویت و جمع‌آوری اعانه می‌شد و نمی‌توانست وظایف بالا را انجام دهد نظامنامهٔ انجمن مقرر می‌داشت که از طریق «تشکیلی مجانس کونسر [کونسرت] و طاهر [تئاتر] و قرانت ادبیات و دروس عمومی و غیره» درآمد موردنیاز تأمین شود (مادهٔ ۱۲). در ضمن نظامنامهٔ انجمن از هدفهای درازمدت مانند ایجاد دارالاطعام عمومی و چاپخانه انجمنی و منزلهای اوزان و دارالمساکین و دارالمعجزه و دارالصنایع و مریضخانه متحرک و غیره نیز یاد می‌گردد (مادهٔ ۳) که نه تنها این هدفها متحقق نشد که به دلیل تفرقه و اختلاف نظرهای جدی میان اداره‌کنندگان انجمن، فعالیت آن عمدتاً به اداره و سرپرستی مدرسهٔ اتفاق ایرانیان تفلیس محدود ماند. نکتهٔ قابل توجه و تأملی که در نظامنامهٔ انجمن وجود دارد و با شرایط آن زمان ایران ناهمخوان است اجازهٔ عضویت زنان در انجمن و شرکت در جلسه‌های آن است، و اینکه زنان می‌توانستند به عضویت هیئت رئیسه و شعبه‌های انجمن نیز برگزیده شوند. البته از تحقق چنین امری اطلاعی نداریم و در فهرست اسامی هیئت رئیسه انجمن خیریهٔ ایرانیان تفلیس نام زنی به چشم نمی‌خورد.<sup>۷۳</sup>

#### ب. مدارس ایرانی در قفقاز

اولین مدرسهٔ ایرانی در منطقهٔ قفقاز، مدرسهٔ شبانه‌روزی نورو است که در سال ۱۳۲۳ ه. ق/ ۱۹۰۴ م به همت و ابتکار میرزا داودخان نصرت‌الوزاره، کنسول وقت ایران در شهر ولادی قفقاز، تشکیل شد. هدف اولیهٔ نصرت‌الوزاره سوادآموزی به کودکان و نوجوانان مهاجران ایرانی نبود بلکه «مقصود اصلی از تشکیل این مکتب شبانه‌روزی این است که همهٔ اطفال بزرگان مملکت ایران که در بلاد روسیه و فرنگ به پانسیون مدارس ملل مسیحی فرستاده می‌شوند، آداب مذهبی اسلامی و عادات و لسان ملی و غیرت و ثن و وطن خودشان را در آن مدارس از دست می‌دهند، با گشایش مدرسهٔ نورو، ضمن آموزش علمی آنان، هویت ملی دانش‌آموزان نیز حفظ

می‌شود زیرا این مدرسه مخصوص اطفال اسلامی و ایرانی است و تمام اجزای آن مسلمان تربیت‌شده مدارس عالیه رومیه است... تمام لوازم این مکتب شبانه‌روزی از خوراک و منزل و معلمین و پرستار از نسوان تربیت‌شده اسلامی [هستند]... لوازم زمستان و ادوات تحصیل یا حسن وجه، بهتر از مدارس رومیا همیا و حاضر است... به علاوه مواظبت و توجه بی‌نهایتی که درباره اطفال می‌شود به حدی کم خرج است که در معالک رومیه این درجه پانسیون ممکن نیست؛ زیرا شهریه آن فاز همه جهت مالی درست منات [است که] اولیای اطفال به اداره مدرسه باید بپردازند.<sup>۷۴</sup>

مدرسه شبانه‌روزی نوروز فعالیت خود را از روز سه‌شنبه ۲۳ رجب ۱۳۲۲ هـ. ق / سپتامبر ۱۹۰۴، با ۵۰ نفر دانش‌آموز آغاز کرد که چند نفر آنها به صورت شبانه‌روزی در مدرسه به سر می‌بردند.<sup>۷۵</sup> استقبال و تبلیغات گسترده آگاهان و ترفیخواهان ایرانی و قفقازی از مدرسه نوروز موجب شد تا نصره‌الوزاره در هدف اولیه مدرسه تجدیدنظر کند و بکوشد با بریایی میهمانیها و کنسرتها و دریافت احانه، وضعیتی را فراهم آورد تا کودکان ایرانیان کم‌درآمد و فقیر نیز بتوانند در مدرسه نوروز به‌رایگان تحصیل کنند. اما توده ایرانیان مهاجر نه تنها از این امر استقبال نکردند بلکه حاضر نشدند کودکانشان به‌رایگان در مدرسه نوروز تحصیل کنند؛ آنان می‌پنداشتند: پولی که خرج مدرسه می‌شود از مجالس لهر و لعب به دست آمده و حرام است؛ و پول آن از کفار است.<sup>۷۶</sup> تلاشهای نصره‌الوزاره و آگاهان ایرانی و قفقازی برای برطرف کردن این تلقی به جایی نرسید و مدرسه نوروز با تحریم توده ایرانیان مهاجر روبه‌رو شد. از این‌رو مدرسه نوروز پس از ۵ سال فعالیت نتوانست تعداد دانش‌آموزانش را به بیش از ۶۰ نفر افزایش دهد و نصره‌الوزاره در سال ۱۳۲۶ هـ. ق / ۱۹۰۸ م به ناچار اعلام کرد که مدرسه نوروز تعطیل می‌شود،<sup>۷۷</sup> اما نشانه‌هایی از فعالیت این مدرسه در سال ۱۳۲۸ هـ. ق / ۱۹۱۰ م نیز در دست است.<sup>۷۸</sup>

گام بعدی در ایجاد مدرسه ایرانی در قفقاز را، در سال ۱۳۲۲ هـ. ق / ۱۹۰۶ م معاضدالسلطنه کنول وقت ایران در باکو و بازرگانان ایرانی برداشتند. آنان بنا بر امرختن از سرنوشت مدرسه نوروز و برای جلوگیری از شکل‌گیری چنان تلقی در اذهان توده ایرانیان مهاجر، در ابتدا انجمن خیریه‌ای تشکیل دادند تا از طریق آن امکانات لازم برای گشایش مدرسه را فراهم کنند. در جلسه مقدماتی، اعضای مؤسس انجمن خیریه به این نتیجه رسیدند: «که مکتب را قسمی تربیت و تأسیس نمایند که از اولاد متمولین و فرزندان مردمان کاسب و فقیر بهره و منفعت بردارند. از



امساله صنف اول مکتب تأسیس و گشاده شود... و در این صنف ابتدایی یتجه شاگرد که سی نفر فنی با اجرت [- پرداخت شهریه] و بیست نفر فقیر بطور مجانی [ثبت نام کنند] به شاگردان مجانی پوشاک نیز داده شود و هر سال یک صنف مزید می نماید تا رفته رفته به هفت صنف ابلاغ و یک دارالعلوم مکملی بنیاد شود.<sup>۷۹</sup> و شهریه هر دانش آموز را ۶۰ منات در سال تعیین کردند.<sup>۸۰</sup> در ضمن هیئت مؤسس برای تأمین مخارج و هزینه های اولیه مدرسه اتحاد ایرانیان مبلغ ۱۵ هزار منات اختصاص داد و قرار شد هزینه های بعدی را از محل «حایدهات اضافات تذکرها و شهریه شاگردان و امانت های محلی» تأمین کنند و انجمن خیریه به لحاظ مادی و معنوی از مدرسه حمایت نماید.<sup>۸۱</sup> با این حال به نظر می رسد که هزینه های مدرسه اتحاد ایرانیان عمدتاً بر دوش تاجران ایرانی مقیم باکو بوده است زیرا در سال ۱۳۲۹ هـ. ق/ ۱۹۱۱ م روزنامه شمس، تذکر می داد که مدرسه اتحاد ایرانیان «محصول مساعی نوع پرستانه حضرات تجار محترم باکو است. مدتی است که تجار ذوی الاحترام کافه مصارفش را از جیب فتوت و حمیت خویش پرداخته و از جانب هیئت محترم انجمن خیریه هم در این خصوص خیلی زحمتهای کشیده می شود».<sup>۸۲</sup> برنامه درسی مدرسه اتحاد ایرانیان در آغاز شامل مقدمات علوم جدید و تعلیم زبانهای فارسی، عربی، ترکی، روسی، فرانسه و انگلیسی، آموزش نقاشی و موسیقی بود و با تشکیل مدرسه متوسطه، برنامه درسی آن تکمیل و شامل آموزش علوم و اجتماعیات، تاریخ طبیعی، جغرافیای اقتصادی، جغرافیای ایران، تاریخ ایران و تاریخ عمومی، فن تربیت اطفال، نقاشی، ژیمناستیک و... شد.<sup>۸۳</sup> در ضمن هیئت مؤسس در نظر داشت در کنار مدرسه روزانه مدرسه شبانه روزی نیز تأسیس کند و دانش آموزان با پرداخت ۳۰۰ منات در سال در آن پانسیون شوند که اطلاعی از آن در دست نیست.<sup>۸۴</sup> با آماده شدن شرایط و امکانات لازم برای گشایش مدرسه اتحاد ایرانیان، آقامیرزا حسین خان کمال مدیر روزنامه کمال را برای سرپرستی و اداره مدرسه از مصر به باکو دعوت کردند.<sup>۸۵</sup> و مدرسه اتحاد ایرانیان باکو در روز پنجشنبه ۱۵ شعبان ۱۳۲۴ هـ. ق/ ۱۲ کبر ۱۹۰۶ م طی مراسمی فعالیت خود را آغاز کرد. هرچند واکنش جامعه ایرانیان ساکن باکو در قبال گشایش مدرسه اتحاد ایرانیان بهتر و مساعدتر از برخورد ایرانیان ساکن ولادی قفقاز با مدرسه تورو بود ولی این بار، برخلاف انتظار همگان، برخی از ترقیخواهان قفقازی با این مدرسه به مخالفت برخاستند و روزنامه حیات پیش از گشایش مدرسه اتحاد ایرانیان مدعی شد «تجار این مکتب را از برای فرزندان خود

تأسیس می‌نمایند و مصارف آن را می‌خواهند از کسبه و فعله بگیرند.<sup>۸۵</sup> این موضوعگیری با اعتراض گسترده ایرانیان و دیگر محافل ترقیخواه قفقاز روبه‌رو شد. روزنامه ارشاد ضمن انتقاد از موضع روزنامه حیات و همفکرانش متذکر شد: رفیق ما حیات می‌صبری نموده در ماده این مکتب یک بندی نگاشته بود که ممکن بود به اساس تأسیس مکتب مکه وارد بیاورد... حال آنکه مطلب خیر از این است و نسا امروز که چندین هزار منات جمع شده، همه این وجه را تجار داده‌اند و مفصلشان نیز کمک و یابوری و تربیت اولاد فقیر و بیوه‌گانش. لازم می‌آید که رفیق ما حیات پیش از اینکه اینگونه مقاله را به قلم آورد، آنقدر صبر بنماید که اقل نظامنامه مکتب و یا یک دلیل دیگر به دست بیاورد تا از صرف نمودن کلام من‌هندی به جای کمک و همراهی، بدینگونه [بر] بنای نافع ملی ضرر وارد بیاورد... حال آنکه لازم می‌آید حیات و یا روزنامه‌های دیگر در کاری که ایرانیان در راه ترقی و سعادت ملی اقدام در او می‌کنند بقدر امکان تقویت کنند.<sup>۸۶</sup>

به دنبال استقبال نسبی مهاجران ایرانی، مدرسه اتحاد ایرانیان به تدریج رو به توسعه و گسترش نهاد و علاوه بر مدرسه پسرانه، مدرسه دخترانه آن هم تأسیس شد که در سال ۱۳۰۳ خ «مدرسه یسزانه دارای ساختمانی با ۷ طبقه و ۱۲ کلاس (درس) بود که متجاوز از ۲۰۰ دانش‌آموز در آن به تحصیل اشتغال داشتند. مدرسه دخترانه نیز در همین سال ۱۵۰ شاگرد داشت... مدرسه پسران ۱۸ معلم و دختران ۸ معلم داشت.»<sup>۸۷</sup>

در سال ۱۳۲۲ ه. ق/ ۱۹۰۶ م علاوه بر مدرسه اتحاد ایرانیان، سه مدرسه دیگر ایرانی به اسامی تمدن، ترقی و بهجت در باکو تأسیس شد که از چگونگی فعالیت آنان اطلاعی در دست نیست.<sup>۸۸</sup> فقط در مورد مدرسه تمدن می‌دانیم که در محله کارگری صابرنچی باکو قرار داشته و برخلاف دو مدرسه دیگر فعالیت آن تا پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تداوم یافت و افرادی مانند میر مقصود لطفی، جمقر پیشه‌وری، مسلام‌الله جبارید، محمدقلی علی‌خانف و... در آن تدریس کرده‌اند. در میان مدرسه‌های ایرانی باکو، مدرسه اتحاد ایرانیان بر اثر حمایت مالی تجار ساکن باکو رو به توسعه و پیشرفت گذاشت و، به لحاظ کیفیت آموزشی و امکانات، در میان مدارس باکو دارای چنان اعتباری شد که گروهی از اهالی باکو نیز فرزندان خود را به این مدرسه می‌فرستادند. اما بروز اختلاف در جامعه ایرانیان مهاجر در سال ۱۳۲۸ ه. ق/ ۱۹۱۰ م و تفرک پان‌ترکیست‌ها در باکو بر فعالیت مدرسه اتحاد ایرانیان

تأثیر منفی نهاد. بر اساس تلگرافهای اعتراض آمیز افشار و طبقات مختلف ایرانیان ساکن باکو، اختلاف و مشکلات پدید آمده به عملکرد ساعدالوزاره [بعداً محمد ساعد مراغه‌ای] کنسول وقت ایران در باکو بازمی‌گشت. ایرانیان مهاجر، ساعدالوزاره را به دستگیر کردن فعالان سیاسی و آزار تجار ایرانی ساکن باکو، دریافت مبالغ اضافی از ایرانیان مهاجر در هنگام تمدید روادید یا بازگشت آنان به ایران، سوء استفاده و دست‌اندازی به اموال و دارایی‌های انجمن خیریه و مدرسه اتحاد ایرانیان و ایجاد اختلاف میان شورای سرپرستی، مدیر و معلمان مدرسه متهم می‌کردند و خواستار رسیدگی وزارت امور خارجه و مجلس شورای ملی به عملکرد ساعدالوزاره بودند.<sup>۸۹</sup> ساعدالوزاره نیز با ارسال تلگراف به وزارت امور خارجه و روزنامه ایران‌نو، ضمن تکذیب اتهامات بالا از عملکرد خود دفاع کرده خواستار بررسی بیطرفانه بود.<sup>۹۰</sup> در مورد چگونگی حل این اختلاف اطلاعی در دست نیست اما می‌دانیم که بر اثر بحران پدید آمده در باکو، فعالیت مدرسه اتحاد ایرانیان با مشکلات جدی روبه‌رو شد؛ چنانکه «هنقریب بود مدرسه را شرف جمعیت رفته رو به اضمحلال گذارد و فعلاً هم شئونات مدرسه بواسطه آن لطافات، محتاج به التیام است.»<sup>۹۱</sup> اختلاف در جامعه ایرانیان ساکن باکو در شرایطی آشکار شد که پان‌ترکیست‌ها فعالیت خود را گسترش داده و برخی از ناسیونالیست‌های مؤثر قفقاز مانند احمددیک آفایف و ترویچی باشیف را جذب کرده بودند. آنان می‌کوشیدند هلاقه‌مندی به عثمانی را جایگزین تمایل و علاقه‌مندی اهالی قفقاز نسبت به ایران کنند و با تجدیدنظر در اندیشه راهبر ناسیونالیست‌های قفقاز، اتحاد اسلام به رهبری عثمانی را تبلیغ و ترویج نمایند. هرچند از واکنش فعالان سیاسی و اجتماعی ایرانیان مهاجر نسبت به فعالیتها و تبلیغات پان‌ترکیست‌ها اطلاع مشخصی نداریم، اما به نظر می‌رسد که برخی از ایرانیان در مقابله با آنان فعالیت‌هایی داشته‌اند و گواه آن تحریک افکار عمومی جامعه ایرانیان مهاجر نسبت به احمدکمال، مدیر مدرسه اتحاد ایرانیان، است که تبعه عثمانی بود. به منظور برانگیختن مهاجران گروه ناشناخته‌ای به نام کمیته ایران در ربیع‌الاول ۱۳۲۸ ه. ق/ آوریل ۱۹۱۰ م با ارسال اعلامیه و مکتوبی برای میرزا علی‌اکبرخان، رئیس مدرسه اتحاد ایرانیان، احمد کمال را کافر خواندند و خواستار اخراج وی به تنها از مدرسه بلکه از شهر باکو شدند.<sup>۹۲</sup> هرچند میرزا هلی‌اکبرخان شهادت می‌داد که «مشارالیه بی‌نهایت متدین است و خدمات بسیار در راه آزادی نموده است» و به اعتراض می‌نوشت: «شما که ادعای حمیت می‌کنید

بروید به ایران که خیلی محتاج به وجود اشخاص کارکن است... چطور شما روسها را نمی بینید که در مدارس سمت مدیری دارند فقط همین یک نفر عثمانی را می بینید؟<sup>۹۳</sup> اما ثمری نداشت و در جلسه شورای سرپرستی مدرسه که گرایشهای مختلف فکری از ناسیونالیسم تا سوسیال دموکراسی را دربرمی گرفت، تأکید شد که ایرانیان «متفقاً می گویند ما از این مدیر اطمینان نداریم، بچه های خود را به دست او نمی دهیم»<sup>۹۴</sup> و همگی رأی به اخراج احمدکمال دادند و برای استخدام مدیر جدید در روزنامه های ایران آگهی دادند: «شخصی که فارسی و فرانسه را بداند و از علم تدریس بهره وافق و تجربه کافی داشته و زبان ترکی را هم به قدر لزوم بلد باشد برای مدیری مدرسه اتحاد ایرانیان در بادکوبه لازم است...»<sup>۹۵</sup> تاگفته نماند که در همان زمان، اخراج احمدکمال به عنوان «دعوی ترک و فارس» مطرح بود و آن را از جانب ساعدالوزاره می دانستند.<sup>۹۶</sup>

همزمان با تشکیل مدرسه های ایرانی در باکو، ایرانیان مهاجر دو مدرسه دیگر در شهرهای تفلیس و حاجی طرخان تأسیس کردند که اطلاع چندانی از آنها در دست نیست. می دانیم که مدرسه اتفاق ایرانیان در اواخر سال ۱۳۲۴ ه. ق به وسیله انجمن خیریه ایرانیان تفلیس تأسیس شد و اداره و سرپرستی آن بر عهده چهار نفر از اعضای هیئت رئیسه انجمن خیریه قرار داشت،<sup>۹۷</sup> و بازرگانان ایرانی ساکن تفلیس برای تأمین هزینه و مخارج مدرسه، کاروانسرای خریداری کرده و درآمد آن را به مدرسه اتفاق ایرانیان اختصاص دادند.<sup>۹۸</sup> گویا این مدرسه از مدیریت مناسب و کارآمدی برخوردار نبوده است؛ زیرا یحیی دولت آبادی در جریان بازدید از مدرسه اتفاق ایرانیان (شعبان ۱۳۲۶) به مسئولان انجمن خیریه توصیه می کند «مدیر عالم قابلی برای مدرسه اتفاق به دست آورده، اسباب ترقی اداره [انجمن] خیریه و مدرسه را فراهم کنند»<sup>۹۹</sup>

در مورد مدرسه مظفری حاجی طرخان، اطلاع بسیار اندکی در دست است. احتمالاً این مدرسه پس از صدور فرمان مشروطه تأسیس و به یادبود مظفرالدین شاه نامگذاری شده بود. مدرسه مظفری پس از مدتی فعالیت بر اثر مشکلات مالی و نداشتن آموزگار تعطیل شد، ولی در سال ۱۳۲۸ ه. ق / ۱۹۱۰ م با یاری تجار ایرانی ساکن حاجی طرخان و تعهد آنان مبنی بر احداث ده مغازه جنب مسجد ایرانیان و اختصاص درآمد آن به مدرسه مظفری و انتصاب آقا زین العابدین صفراف به مدیریت مدرسه و میرزا سیف الله خان به آموزگاری آن بازگشایی شد.<sup>۱۰۰</sup>

انقلابهای فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ روسیه دگرگم‌نیهای عمده‌ای در وضعیت سیاسی و اجتماعی قفقاز پدید آورد و اقشار و طبقات اجتماعی و گروه‌های قومی با مشارکت فعال در احزاب و سازمانهای سیاسی منطقه در جهت تحقق آمال و هدفهای خویش می‌کوشیدند. جامعه ایرانیان مهاجر نیز از این تحولات برکنار نماند؛ آنان با استفاده از آزادیهای به‌دست آمده، علاوه بر گسترش نهادها و مؤسسه‌های آموزشی و اجتماعی، به تشکیل احزاب سیاسی و مجامع صنفی پرداختند و می‌خواستند از این طریق از موقعیت ایرانیان مهاجر در منطقه پرتلاطم قفقاز حفاظت و پاسداری کنند. فعالیتهای فرهنگی ایرانیان مهاجر در شرایطی گسترش یافت که پان‌ترکیستها با سودجستن از خلاء قدرت در منطقه قفقاز به گسترده‌گی فعالیت می‌کردند. از این‌رو ایرانیان مهاجر ساکن باکو در ۱۶ آوریل ۱۹۱۷ جمعیت معارف وطن را به منظور گسترش زبان و ادبیات فارسی و گسترش سوادآموزی در جامعه ایرانیان مهاجر تشکیل دادند. این جمعیت را شورایی ۱۲ نفری از فعالان فرهنگی ایرانی با گرایشهای فکری، اجتماعی و سیاسی مختلف اداره می‌کرد و مسئولیت شورا بر عهده مشهیدی اسماعیل حاجی‌یف قرار داشت.<sup>۱۱</sup> از اقدامات این جمعیت باید به تشکیل مدرسه ابتدایی وطن اشاره کرد. ایرانیان ساکن گنجه نیز در سال ۱۹۱۷ م جمعیت نشر معارف ایرانیان را با همان هدفها تشکیل دادند. به‌رغم آشفته‌گیهای سیاسی و اجتماعی در قفقاز، مدارس و جمعیتهای فرهنگی ایرانیان مهاجر تا زمان به قدرت رسیدن حزب مساوات در باکو (۱۵ سپتامبر ۱۹۱۸) توسعه و پیشرفت داشت، اما در دوره حاکمیت حزب مساوات (۱۹۱۸-۱۹۲۰) فعالیت مدارس و احزاب سیاسی ایرانی با مشکلات جدی مواجه شد. حزب مساوات گرایش پان‌ترکیستی داشت و از این‌رو ضمن ایجاد محدودیت برای ایرانیان، شرایط امکانات لازم را برای فعالیت اتباع عثمانی فراهم می‌کرد. بر این اساس در مدت زمان کوتاهی شرایط به گونه‌ای درآمد که کنسول ایران در باکو به وزارت امور خارجه ایران هشدار داد که مدرسه اتحاد ایرانیان دارای چهارصد نفر دانش‌آموز و چهار نفر معلم ایرانی است و معلم زبان فارسی ندارد، در حالی که «صدی بیست و پنج معلمین باذکوبه عثمانی هستند و در ترویج زبان و معارف عثمانی زحمات زیادی می‌کنند» بنابراین وزارت امور خارجه ایران باید برای «ترقی معارف و زبان فارسی» و مقابله با فعالیت پان‌ترکیستها هرچه سریعتر معلم زبان فارسی به باکو اعزام کند.<sup>۱۲</sup> در دیگر مناطق قفقاز موقعیت مدارس ایرانی دشوارتر از باکو بود. مثلاً در باطوم مدرسه

نجات ایرانیان که دارای یکصد دانش آموز بود به علت مشکلات مالی ناشی از سیاستهای گمرکی دولت مساوات و تضعیف بازرگانان ایرانی و همچنین نداشتن معلم ایرانی تعطیل شد. کنسول ایران در باطوم ضمن گزارش تعطیل شدن مدرسه نجات به وزارت امور خارجه هشدار می داد که بان ترکیستها از هیچ چیز برای پرویگانده مضایقه نمی کنند و اکنون که این مدرسه تعطیل شده است و اغلب اتباع ایرانی اطفال خود را به مدرسه ترکها بردند. بدیهی است با این ترتیب بالطبع اخلاق اطفال ایرانی تغییر خواهد کرد. از این رو تأکید می کرد بدون فوت وقت از وزارت معارف تقاضا فرمایند که یک نفر معلم به خرج دولت برای سرپا نگاهداشتن مدرسه و جلوگیری از خرابی اخلاق اطفال به باطوم روانه فرمایند که این اساس بر هم نخورد.<sup>۱۰۳</sup>

با ورود نیروهای انگلیسی به باکو (نیمه دوم نوامبر ۱۹۱۸) مدرسه اتحاد ایرانیان در شرایط انحلال فرار گرفت زیرا مکان مدرسه و انجمن خیریه ایرانیان را این نیروها اشغال کردند و وسایل و امکانات آن را به کوچه ریختند. ولی به همت کنسول ایران و ایرانیان مهاجر مکان جدیدی برای مدرسه تهیه شد و از انحلال مدرسه جلوگیری کردند.

#### ۶. احزاب سیاسی ایرانیان مهاجر در قفقاز

در سال ۱۹۱۷ فعالان سیاسی و ترقیخواهان ایرانی ساکن باکو به منظور حفظ موقعیت جامعه ایرانیان مهاجر در شرایط پرتلاطم قفقاز، سه حزب سیاسی به نامهای دموکرات، عدالت، استقلال را برای سازماندهی ایرانیان مهاجر تشکیل دادند. احتمالاً حزب دموکرات ایران نخستین حزبی است که ایرانیان مهاجر پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در باکو ایجاد کردند. این حزب در واقع شعبه‌ای از حزب دموکرات و به نوشته پیشه‌وری «صد درصد تابع کمیته ایالاتی آذربایجان حزب مزبور بود» از تیریز مستقیماً دستور می گرفت و از کارهای خود به آنجا گزارش می داد.<sup>۱۰۴</sup> شالوده حزب دموکرات در باکو به سالهای آغازین دهه ۱۹۱۰ بازمی گردد که محمدعلی خان ترییت (مدیر مدرسه اتحاد ایرانیان)، میرزا محمودخان برویش و میرزا عبدالله عبداللهزاده آن را بن‌ریزی کردند ولی به دلیل شرایط حاکم بر قفقاز نمی توانستند فعالیت کنند. از این رو تا فوریه ۱۹۱۷ شعبه حزب دموکرات در حد یک محفل فکری باقی ماند و پس از انقلاب رسماً اعلام موجودیت کرد. از رهبران

این حزب می‌توان به عبدالله عبداللہ زاده، مسر را تقی جعفرزاده، حسن زاده، ازدر علیزاده، میرزا باقر آذربایجانی و... اشاره کرد. دفتر این حزب در مدرسه اتحاد ایرانیان قرار داشت چون رهبران حزب دموکرات ایران عمدتاً از معلمان و کسبه خوشنام ایرانی بودند و ایرانیان ساکن باکو شناخت و اعتماد لازم را نسبت به آنان داشتند، حزب دموکرات در مدت زمان کوتاهی گروه کثیری از مهاجران ایرانی را جذب و سازماندهی کرد. رهبری این حزب در ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۶ ه. ق / ۱۰ فوریه ۱۹۱۸ برای تبلیغ و ترویج دیدگاهها و نظریاتش روزنامه آذربایجان جزء لاینفک ایران را منتشر کرد که نام آن پاسخی بود به تبلیغات پان ترک‌پسندی حزب مساوات و متحدان عثمانی آنها که خراسان تجزیه آذربایجان بودند.<sup>۱۰۵</sup> در مورد هدف اجتماعی و آمال حزب دموکرات که این روزنامه دنبال می‌کرد، در شماره اول آذربایجان جزء لاینفک ایران آمده: این روزنامه می‌خواهد «کارگران و کسبه را به اقتضای عصر، معاصر کرده در میان آنها به دایره علم و معارف توسعه دهد. [این روزنامه] طرفدار فقیر کردن نروتمندان و ضعیف کردن مقتدران نبوده، بلکه برعکس بر آن است تا به واسطه چاره‌جویی و گشودن راههای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی به نروتمند شدن فقرا و مقتدر شدن صغفا کمک نماید.»<sup>۱۰۶</sup> در عرصه سیاست نیز حزب دموکرات مقابله با استعمار و حکومت استبدادی و خان‌شاهی را فقط از طریق تشکیل حکومت مقتدر در ایران امکان‌پذیر می‌دانست و تبلیغ می‌کرد.<sup>۱۰۷</sup>

رهبری حزب دموکرات در برخورد با شرایط پرتلاطم قفقاز و اتخاذ موضع ایرانیان مهاجر در فبال گروهها و احزاب آن منطقه تأکید می‌کرد که «ما هرگز در انقلاب داخلی روسیه و کشمکشهای احزاب و دستجات محلی نباید مداخله بکنیم کارها و وظیفه ما این است که نگذاریم حقوق افراد ایرانی پایمال شود و [باید] سعی بکنیم که تمام ایرانیها در اطراف زرنال قونسلگری ایران تمرکز پیدا کرده، زیر پرچم ایران آبروی کشور خود را حفظ کنند.»<sup>۱۰۸</sup> بر این اساس حزب دموکرات فعالیت خود را در جهت توسعه و گسترش مدارس و تشکیل جمعیت‌های فرهنگی و صنفی متمرکز کرد و موفق به تشکیل جمعیت معارف وطن، مدرسه وطن، صندوق تعاون معلمین مدرسه اتحاد ایرانیان و... شد. در مورد رابطه و نگرش حزب دموکرات با دیگر احزاب ایرانی منطقه قفقاز اطلاع چندانی در دست نیست، با این حال به نظر می‌رسد که حزب دموکرات در دو محور عمده با حزب عدالت ایران اختلاف نظر داشته است. یکی تأکید حزب عدالت مبنی بر لزوم مداخله و مشارکت ایرانیان

مهاجر در تحولات و رخداد‌های قفقاز و دیگری کوشش حزب عدالت برای تسلط بر کنسولگری ایران و دفاتر آن در محله‌های کارگری باکو. شاید به دلیل همین اختلافات بود که در سال ۱۹۱۷ حزب عدالت تبلیغات دامنه‌داری علیه حزب دموکرات به عمل می‌آورد و می‌نوشت که برنامه حزب دموکرات مانند حزب سلطنت طلب روسیه (کادت) است.<sup>۱۰۹</sup> و در تظاهراتی حزبی، سخنرانان حزب عدالت به ایرانیان مهاجر هشدار می‌دادند: افرادی که فرقه دموکرات را تشکیل داده‌اند مشکوک هستند و ما از همه کسارگران می‌خواهیم از آن [حزب] دور شوند و به اجتماعین عامیون [عدالت] بپیوندند.<sup>۱۱۰</sup> تا گفته نماند که اختلاف‌های این دو حزب به تدریج کاهش یافت و سرانجام در دوره حکومت مساوات به فعالیت مشترک و اتحاد دست زدند.

در مورد فعالیتهای حزب دموکرات در ارتباط با ایران نیز اطلاعی در دست نیست. تنها می‌دانیم که در سال ۱۹۱۸ رهبری این حزب به منظور مشارکت در جنبش انقلابی ایران، حاج معلم و اعظم‌زاده، قره‌حسین و ازدر علیزاده را برای مذاکره با میرزا کوچک‌خان و دیگر رهبران نهضت جنگل به گیلان اعزام کرد. احتمالاً این امر در ادامه گفت‌وگوهای رهبران حزب دموکرات با اسماعیل‌خان جنگلی و مشهدی هلیشاه هوشنگی (فرستادگان میرزا کوچک‌خان به باکو) بوده است که در سال ۱۳۳۷ ه. ق/ ۱۹۱۸ م برای دریافت اسلحه و مهمات از آزادیخواهان قفقاز به باکو رفته با رهبران احزاب ایرانی و قفقازی تماس گرفته بودند.<sup>۱۱۱</sup>

فعالیت حزب دموکرات تا اوایل ماه آوریل ۱۹۱۸ در باکو تداوم داشت؛ ولی در جریان کشتار روزهای ۳۱ مارس تا ۲ آوریل به حزب دموکرات ضربه و آسیب‌های جدی وارد شد و تشکیلات آن از هم پاشید و عده‌ای از رهبران و کادرهای آن به ناچار به ایران بازگشتند. توضیح آنکه این کشتار در اثر مخالفت شورای حاکم بر باکو با خروج نیروهای مسلح حزب مساوات از شهر آغاز شد و به جنگ و سبزه‌فروشی قاتار-ارمنی مبدل گردید که ایرانیان مهاجر نیز از آن در امان نماندند. پیشه‌وری در این باره می‌نویسد: «من وحشیگری دانشاکیها را روز ۱۸ مارس [به تقویم قدیم روسیه؛ برابر با ۳۱ مارس] دیدم. در آن روز هده بیشماری از مردمان بیگناه، مخصوصاً ایرانیان بیطرفی [را] که در کاروانسراها سوخته و زغال شده بودند با چشم خود مشاهده کردم.»<sup>۱۱۲</sup> اما فروپاشی تشکیلات حزب دموکرات به معنای انحلال این حزب نبود و باقی‌مانده رهبری و کادرهای حزب دموکرات مانند ازدر



علیزاده، حسین موسی‌زاده، حمفر جوادزاده (پیشه‌وری) و... بار دیگر تشکیلات حزب را بازسازی کردند. با این حال در شرایط حاکمیت دولت مساوات بر باکو و در پی بازگشت روزافزون ایرانیان مهاجر به ایران، حزب دموکرات نتوانست جایگاه و تأثیر پیشین خود را در جامعه ایرانیان ساکن باکو تجدید کند و اکثر کادرهای این حزب به تدریج به حزب عدالت ایران گرایش یافتند و به آن پیوستند.

حزب عدالت ایران در ۲۷ مه ۱۹۱۷ به وسیله گروهی از کادرها و اعضای ایرانی سازمان همت و شعبه باکوی حزب سوسیال‌دموکراسی کارگری روسیه (بلشویک) مانند اسم‌الله قفقاززاده، میرمقصود لطفی، بهرام آقاییف، میر بشیر قاسموف و... در باکو تشکیل شد. بسیاری از کادرها و رهبران این حزب از سال ۱۹۰۵ به بعد در سازماندهی جنبش کارگری و حزبی منطقه قفقاز فعال بودند. مثلاً بهرام آقاییف، درویشی و علی اکبری از سازماندهندگان اعتصابهای کارگری ماه ژوئیه ۱۹۱۴ در باکو بودند.<sup>۱۱۳</sup> همچنین برخی از رهبران حزب عدالت مانند آقابابا یوسف‌زاده، میر بشیر قاسموف و بهرام آقاییف از سال ۱۹۱۵ در رهبری سازمان همت و شعبه باکو حزب بلشویک قرار داشتند.<sup>۱۱۴</sup> پس از تشکیل حزب عدالت ایران، این پیوند همه‌جانبه و ارتباط هماهنگ پایدار ماند و به رغم برخی اختلاف‌نظرها، حزب عدالت از خط و مشی بلشویکها پیروی کرد. جدیترین اختلاف نظر حزب عدالت با بلشویکها به تعیین ماهیت دولت موقت برخاسته از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بازمی‌گشت که حزب عدالت برخلاف بلشویکها موضع مخالفی نسبت به آن دولت نداشتند و آن را محصول طبعی مبارزه مردم روسیه به شمار می‌آوردند. آنها تصاویر رهبران دولت موقت را در مجله بیریق عدالت منتشر کردند.<sup>۱۱۵</sup> ناگفته نماند که این اختلاف نظر چندان به درازا نکشید و رهبری حزب عدالت به تبعیت از خط و مشی بلشویکها با دولت موقت به مخالفت برخاستند.

دفتر حزب عدالت ایران در مدرسه تمدن ایرانیان در محله کارگری سایونچی قرار داشت و بیشتر جلسه‌ها و گردهمایی‌های عمومی را در این مدرسه برگزار می‌کردند. رهبری حزب عدالت با تمرکز ساختن فعالیتش در کارخانه‌ها و محله‌های کارگری باکو موفق به جذب و سازماندهی گروه کثیری از ایرانیان مهاجر شد و به قویترین حزب ایرانی منطقه قفقاز مبدل گردید. حزب عدالت، برخلاف دو حزب دیگر ایرانی، دامنه فعالیتش از محدوده باکو فراتر رفت و به یاری بلشویکها شعبه‌هایی در شهرهای مختلف منطقه قفقاز مانند گنجه، هشتراخان، نغلیس، باطوم.

ایروان و... ایجاد کرد. از سال ۱۹۱۹ شعبه‌هایی از حزب عدالت در آسیای میانه و مناطق شمالی ایران تشکیل شد و به فعالیت پرداخت.

رهبری حزب عدالت هر چند از کادر تنوعی برخوردار نبود اما برای تبلیغ و ترویج دیدگاهها و خط و مشی خود مجله بیریق عدالت را به سردبیری اسدالله غفارزاده از ۳ رمضان ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۱۰ ژوئن ۱۹۱۷ م منتشر کرد. انتشار این نشریه تا ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۷ م تداوم داشت و ۵ شماره از آن منتشر شد. مطالب بیریق عدالت عمدتاً به زبان ترکی بود و برخی مقاله‌ها و اشعار نیز به زبان فارسی در آن به چاپ می‌رسید و به علت کمبود نویسنده و روزنامه‌نگار در حزب عدالت، بیشتر مطالب مجله را اسدالله غفارزاده می‌نوشت.

در شماره اول بیریق عدالت در مورد خط و مشی این مجله و بالطبع حزب عدالت آمده: «بیریق عدالت مروج افکار حزب عدالت است. حزب عدالت، حزب سوسیال‌دموکرات است... این مجله معلومات لازم درباره اصلاحاتی که در روسیه آزاد باید انجام شود را ارائه می‌کند... دفاع از حقوق کارگران و دهقانان و طبقه مقدس ما می‌باشد. [این مجله] برای اعاده حقوق غصب‌شده زنان که بخشی از بشریت مظلوم است با تمام توان تلاش می‌کند و برای ایجاد اتحاد معتوی بین قبایل کوچ‌نشین و پیشرفت و ترقی فرهنگی و اجتماعی آنان می‌کوشد و علیه محدودیت اقلیتها در ایران مبارزه می‌کند...» و یاری به انقلابیون روسیه و مبارزه با انگلیسی‌ها را از وظایف عمده حزب عدالت به شمار می‌آورد.<sup>۱۱۶</sup> حزب عدالت نظام سیاسی مطلوب جامعه ایران را جمهوری می‌دانست و خواستار تبدیل نظام سلطنتی به جمهوری بود و پیشنهاد می‌کرد که احمدشاه قاجار آخرین پادشاه و نخستین رئیس‌جمهور ایران باشد.<sup>۱۱۷</sup> ناگفته نماند که حزب عدالت تا سال ۱۹۱۹ م فاقد برنامه و اساسنامه بود و در این سال با پیوستن گروهی از کادرهای حزب دموکرات ایران به این حزب و تقویت بنیه نظری، رهبری آن به تدوین و تنظیم برنامه و اساسنامه پرداخت که به تدریج در روزنامه حریت ارگان این حزب به چاپ رسید. در این برنامه حزب عدالت خواستار اصلاحات ارضی، مالکیت عمومی پیر و مسایل تولید، برقراری آزادیهای اجتماعی و حاکمیت خلق، آموزش و پرورش همگانی و... شده بود که به واقع ترجمه و تلفیقی از برنامه سازمان همت و حزب بلشویک بود.

چنانکه آمد حزب عدالت در پیوند و هماهنگی با بلشویکهای باکو تشکیل شد و گسترش یافت. بر اساس این پیوند همه‌جانبه حزب عدالت برخلاف احزاب



اسدالله غفارزاده

استقلال و دموکرات خواستار مشارکت فعال و جانبدارانه ایرانیان مهاجر در ریخدادها و تحولات روسیه و منطقه قفقاز بود و در این راه با حمایت و یاری بلشویکها به مسلح کردن اعضای حزب عدالت و تشکیل گارد سرخ ایرانی مبادرت ورزید، و در دوره کوتاه مدت حساسیت بلشویکها در بناکردن (آوریل-ژوئن ۱۹۱۸) در آن دولت مشارکت جدی داشت؛ چنانکه در ماه مه ۱۹۱۸ اسدالله غفارزاده به همراه ۱۸ نفر از کادرهای حزب عدالت و سازمان همت به عنوان نماینده رسمی دولت

بلشویکی باکو به شهر رشت رفت تا از میرزا کوچک خان و رهبران نهضت جنگل بخواهد از عبور نیروهای انگلیسی از گیلان جلوگیری کرده و اجازه ندهند آن نیروها خود را به باکو برسانند. همچنین برای پاسداری از دولت بلشویکی باکو در برابر تهاجم نیروهای انگلیسی و حزب مساوات و متحدان عثمانی آن، رهبری حزب عدالت علاوه بر تقویت گارد سرخ ایرانی، در ۳۰ ژوئن ۱۹۱۸ از اعضای حزب خواست تا مسلح شوند و در واحدهای نظامی نام نویسند و تأکید کرد هر عضوی که تا روز چهارشنبه ۳۱ ژوئن در قسمت‌های نظامی نام نویسی نکند، عضو فرقه به حساب نخواهد آمد.<sup>۱۱۸</sup> تا آنجا که می‌دانیم در دفاع از دولت بلشویکی باکو در حدود ۱۰۰ نفر از اعضای حزب عدالت و گارد سرخ ایرانی کشته شدند و ۹۵ نفر از آنان دستگیر و زندانی گردیدند.<sup>۱۱۹</sup>

همانکه حزب عدالت در قبال جامعه ایرانیان ساکن باکو متضاد بود: از یک سو با سازماندهی و بسیج توده مهاجران ایرانی و در اتحاد با حزب استقلال ایران می‌کوشید صفوف ایرانیان را متشکل نماید و با ایجاد یک بلوک قلمرومند از موقعیت جامعه ایرانیان مهاجر در قفقاز دفاع کند و از سوی دیگر با ایجاد تنش و تفرقه آن جامعه را تضعیف می‌کرد. اصلی‌ترین اقدام تشنج‌آفرین و تفرقه‌برانگیز حزب عدالت، کوشش این حزب برای تسلط بر کنسولگری ایران و دفاتر آن در محله‌های

کارگری باکو بود. در این امر از حمایت بلشویکها برخوردار بودند رهبری حزب عدالت بدون در نظر گرفتن ماهیت و هواقب چنین امری، به رغم مخالفت فاطمات‌احزاب استقلال و دموکرات، در ماه مارس ۱۹۱۸ به بسیج نیرو دست زده و «نایب قونسول را از محله کارگران ایرانی [صابونچی] فرار داده و به واسطه میرزا اسدالله غفارزاده اداره نایب قونسلگری را به دست گرفته بود [ند]. قونسول [ساعداالوزاره] هم ناچار شده بود این امر واقع شده را بپذیرد و غفارزاده را رسماً نایب قونسول محله مزبور بشناسد. ولی بازرگانان از ترس اینکه ممکن است خطر به جانب قونسلگری نیز سرایت بکند قونسول را وادار می‌کردند که از حکومت محل بر علیه حزب عدالت اقدامات جدی بخواهد.<sup>۱۲۰</sup> حزب عدالت در شرایطی به این اقدام دست زد که به نوشته پیشه‌وری «قونسول با اخلاق و آداب و رسوم ایرانیان آنجا آشنایی کامل داشت؛ حتی با عدالت‌چیها هم می‌توانست کنار بیاید و تا اندازه‌ای هم به درد مردم می‌خورد.»<sup>۱۲۱</sup> اما رهبری حزب عدالت، بدون توجه به این امر، با دستاویز فرار دادن ظلم و ستم مأموران کنسولگری در گذشته، یا برگزاری تظاهرات و گردهمایی‌های اعتراضی می‌کوشید جامعه ایرانیان مهاجر را علیه کنسول و کنسولگری تحریک کند و اراده خود را بر کنسول و احزاب استقلال و دموکرات تحمیل نماید. چون این قبیل اعمال تأثیر منفی بر همبستگی جامعه ایرانیان ساکن باکو داشت و پان‌ترکیست‌ها از آن بهره می‌گرفتند در آوریل ۱۹۱۸ به پیشنهاد ساعداالوزاره، کنسول وقت ایران، جلسه‌ای برای خاتمه‌بخشیدن به این امر با شرکت نمایندگان احزاب ایرانی و قفقازی در محل جمعیت خیریه مسلمانان باکو (اسماعیلیه) برگزار شد که نه تنها به نتیجه‌ای نرسید که با تیراندازی و کشته شدن میرزا قوام (منشی کمیته مرکزی حزب عدالت) و اسماعیل مجیدوف (فرزند رهبر حزب استقلال ایران) و زخمی شدن چند نفر از اعضای حزب مساوات، اختلاف در جامعه ایرانیان ساکن باکو عمیقتر شد و به دشمنی و کینه‌نویزی اعضای دو حزب عدالت و استقلال نسبت به یکدیگر انجامید؛ چنانکه اعضای حزب استقلال اسدالله غفارزاده رهبر حزب عدالت را در مه ۱۹۱۸ در شهر رشت ترور کردند و در بیمارستان شهرناتی به قتل رساندند.<sup>۱۲۲</sup> در دوره حاکمیت دولت مساوات در قفقاز (سپتامبر ۱۹۱۸-آوریل ۱۹۲۰) فعالیت حزب عدالت مانند حزب بلشویک و سازمان همت با مشکلات و موانع جدی روبه‌رو شد و بسیاری از رهبران و کادرهای این حزب دستگیر و زندانی شدند. در این مدت دو مرتبه کمیته مرکزی حزب عدالت تجدید سازمان شد. البته

ممنوعیت فعالیت به حزب عدالت محدود نبود و دیگر احزاب ایرانی هم در شرایط بهتری قرار نداشتند زیرا دولت مساوات که گرایش پان‌ترکیستی داشت تأکید می‌کرد: «ایرانیها فقط می‌توانند در کشور خود فعالیت به خرج دهند و اجازه فعالیت در باکو را ندارند».<sup>۱۲۳</sup> به رغم تمامی مشکلات، حزب عدالت گرچه تضعیف شده بود ولی در همکاری نزدیک و همه‌جانبه با بلشویکها به فعالیت مخفی ادامه می‌داد و با پیوستن گروهی از اعضا و کادرهای حزب دموکرات ایران به این حزب و در اختیارگرفتن برخی امکانات حزب دموکرات مانند چاپخانه نوروز و بهره‌مندشدن از کادرهای توانمند آن حزب مانند جعفر پیشه‌وری، حزب عدالت روزنامه حریت را در ۹ ژوئن ۱۹۱۹ منتشر کرد که تا آوریل ۱۹۲۰ فعالیتش تداوم داشت و در ماههای مارس و آوریل ۱۹۲۰ علاوه بر حزب عدالت ارگان بلشویکهای باکو نیز بود.<sup>۱۲۴</sup>

در مورد حزب استقلال ایران، آگاهی و اطلاعات موجود اندک و متناقض است. منشور گرگانی مدعی است که این حزب در سال ۱۳۳۵ هـ. ق از سوی دولت ایران تشکیل شد و کنسولگری ایران آن را تقویت می‌کرد.<sup>۱۲۵</sup> در حالی که ابراهیموف حزب استقلال را حزب تجار و ثروتمندان باکو می‌داند که با حمایت مادی و معنوی دیگر هم‌تایان ایرانی‌شان در قفقاز تشکیل شد. وی در مورد هدفهای این حزب می‌نویسد: «ثروتمندان گردآمده در [حزب] استقلال سعی در حفظ قوانین و قواعد سابق و سیادت کنسولخانه و پاسداری از موقعیت اجتماعی سابق بازرگانان داشتند».<sup>۱۲۶</sup> اما نظر وی را نمی‌توان جدی گرفت زیرا حزب استقلال حداقل در سال اول فعالیتش در بسیاری از مسائل با حزب عدالت هم عقیده بوده است و بر این اساس بود که در روز جمعه ۵ ذیحجه ۱۳۳۵ هـ. ق / اوت ۱۹۱۷ م هیئت تشکیلیه فرقه عدالت و استقلال ایران [با] تمسک به جبل‌المتین اتحاد دست به هم‌دیگر دادند که عتقاً به تسویه امورات لازمه وطن مقدس که امنیت و آسایش عمومی در آن منظور است بردازند.<sup>۱۲۷</sup> گویانکه اتحاد دو حزب استقلال و عدالت پایدار نماند و به دلیل عملکرد حزب عدالت در قبال کنسولگری به اختلاف و پس از رخداد جلسه حل اختلاف به دشمنی مبدل شد. از رهبران حزب استقلال می‌توان به میرزا باقر مجیدوف اصفهانی، ملاحسن اردبیلی، حیدر کریمایی اشاره کرد.

تشکیل دولت مساوات و اعلام آن به نام «جمهوری آذربایجان» از جمله رخدادها و تحولاتی بود که با اعتراض گسترده ایرانیان روبه‌رو شد. به‌واقع اعتراض به نام این جمهوری بود و گرنه جز حزب عدالت، محافظ سیاسی و اجتماعی داخل و

خارج از ایران نه تنها به نفس تشکیل چنین دولتی اعتراض نداشتند بلکه از آن استقبال هم می‌کردند و دولت مساوات را به عنوان حائلی در برابر تهاجم مستقیم روسیه به ایران ارزیابی می‌نمودند. در ایران تأکید می‌شد که گزیتش نام «جمهوری آذربایجان» برای تمامیت ارضی ایران خطرناک است و می‌تواند عواقب تیره و تازی در پی داشته باشد.<sup>۱۲۸</sup> ایرانیان ساکن اروپا به صراحت می‌نوشتند: «این فقره بلاشک اثر یک سوء نیت و بلکه سوء قصد از طرف معلمین عثمانی این مملکت [مساوات است] که مشاق و استاد موسیقی سیاست و اداره آن» می‌باشند.<sup>۱۲۹</sup> ایرانیان ساکن قفقاز نیز از هر حزب و گروه نسبت به این نامگذاری مترض بودند و ساعدالوزاره کنسول وقت ایران در باکو با برگزاری گردهمایی‌ها و جلسه‌های توضیحی در سازماندهی و بیان اعتراض ایرانیان مهاجر نقش جدی و مؤثری داشت.

از جمله مشکلاتی که بخشی از جامعه ایرانیان مهاجر در دوره حاکمیت دولت مساوات را به خود مشغول داشت سیاستهای اقتصادی و گمرکی آن دولت نسبت به تراتزیت کالاهای ایران (اعم از صادرات و واردات) بود. مساواتی‌ها با تعیین تعرفه‌ها و مالیاتهای سنگین بر آن کالاهای، فعالیت اقتصادی تجار و بخشی از کسبه ایرانی را مختل کرده بودند. بازرگانان نیز از دولت ایران می‌خواستند با اتخاذ تمهیداتی از ضرر و زیان آنان جلوگیری کند. از این‌رو ورود هیئت ایرانی به ریاست سید ضیاءالدین طباطبایی به باکو برای مذاکره با دولت مساوات و عقد قرارداد در خصوص تعرفه گمرک و تراتزیت کالا از خاک دولت مساوات با استقبال گسترده تجار ایرانی روبه‌رو شد و از سید ضیاء می‌خواستند با سرعت بخشیدن به مذاکره، قراردادهای لازم را به امضاء برساند و برای تأیید و تصویب به ایران بفرستد.<sup>۱۳۰</sup> اما حزب عدالت نظر مساعدی نسبت به هیئت ایرانی نداشت و سید ضیاء را «خادم انگلیسی» و کسی که «به خاطر استقرار نفوذ و ناکمیت انگلیس در ایران از هیچ کوششی دریغ نورزنده است» معرفی می‌کرد و بیانیه‌هایی علیه این هیئت و به ویژه سید ضیاء انتشار داد.<sup>۱۳۱</sup> به‌واقع، حزب عدالت، هیئت تحت سرپرستی سید ضیاء را نه نمایندگان دولت ایران که فرستادگان دولت انگلیس می‌دانستند و معتقد بودند: «انگلیسها دوستدار طلای سیاه یعنی نفت که مانند رودخانه در آذربایجان جریان دارد، هستند» و با تسلطی که بر ایران دارد می‌کوشند قفقاز را نیز به دست آورند.<sup>۱۳۲</sup> به‌رغم تمام اعتراضها و مخالفت‌های حزب عدالت، هیئت اعزامی با دولت مساوات به توافق رسید اما دولت ایران و مجلس شورای ملی به‌رغم پافشاری سید ضیاء و تجار ایرانی ساکن قفقاز، این

قرارداد را تصویب و تأیید نکرد و مدت کوتاهی بعد از این دولت مساوات سرنگون شد و بلشویکها به قدرت رسیدند. در اواخر آوریل ۱۹۲۰، ارتش سرخ باکو را در اختیار گرفت و حاکمیت دولت شوروی را بر منطقه قفقاز اعمال کرد. از این زمان به بعد سرنوشت و شرایط زندگی ایرانیان مهاجر و مؤسسه‌های فرهنگی و اجتماعی آنان دگرگون شد. انجمنهای خیریه ایرانی در منطقه قفقاز تا سال ۱۹۲۲ م به تدریج منحل شدند و کنسولگریهای ایران برای تأمین مخارج مدارس ایرانی، صندوقهای خیریه‌ای در کنسولگری ایجاد کردند که درآمد آن از عوارض روادید تأمین شود. اما در پی بازگشت بخش عمده‌ای از مهاجران به ایران و مشکلات ناشی از ورود به خاک اتحاد شوروی، دولت ایران مخارج مدرسه‌های ایرانی را بر عهده گرفت. با این حال به همت اصرار دولت اتحاد شوروی برای تابع نمودن کلیه مدارس ایرانی با قوانین حاکم بر مدارس اتحاد شوروی و مداخله‌هایی که در اداره این مدارس به عمل می‌آوردند، دولت ایران در سال ۱۳۱۰ خ / ۱۹۳۱ م کلیه مدارس ایرانی در کشور شوروی از جمله در قفقاز را منحل کرد و امکانات و وسایل آنها را به آن دولت واگذار کرد. حزب استقلال نیز در پی بازگشت تجار و کسبه به ایران منحل شد و سازمانهای حزب عدالت در منطقه قفقاز به همراه حزب بلشویک و سازمان همت، خود را منحل کرده و از ترکیب این سه جریان، حزب کمونیست آذربایجان تشکیل گردید که برخی از رهبران حزب عدالت مانند آقابابا یوسف‌زاده، میر بشیر قاسموف و... به عضویت کمیته مرکزی آن حزب برگزیده شدند. اما این به معنای انحلال حزب عدالت نبود زیرا گروهی از رهبران و فعالان حزب عدالت که خواستار حفظ تابعیت ایران و تداوم فعالیت مستقل بودند به سازمانهای حزب عدالت در آسیای میانه پیوستند و در نهایت در گردهمایی ژوئن ۱۹۲۰ این حزب در انزلی که نام کنگره مؤسس به خود گرفت، تشکیل حزب کمونیست ایران را اعلام کردند که سرآغاز جدی فعالیت کمونیستها در ایران شد. ■

اصفهان - پاییز ۱۳۷۸

### پی‌نویشها

• این نوشتار فصلی است از کارنامه و زمانه ایرانیان مهاجر ۱۹۹۰-۱۹۰۰-۱۹۰۰ با پیش‌فروان از شام اشرف حسینی که با ترجمه روزنامه‌های ترکی‌زبان باری‌ام کردند و از آقای حمید احمدی که دوره مجله پیرق عدالت را در اختیار گذاردند.

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک به: احمد سیف، اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران: چشمه، ۱۳۷۲.
۲. ثریا، سال اول، شماره ۲۲، سه‌شنبه ۱۳ ذیحجه ۱۳۱۶، ص ۶.
۳. ثریا، سال اول، شماره ۱۲، شنبه ۲ رمضان ۱۳۱۶، ص ۹.
۴. ثریا، سال دوم، شماره ۴، ۸ رجب ۱۳۱۷، ص ۲.
۵. ر.ک به: ثریا، سال اول، شماره ۴۳، شنبه ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۱۷، ص ۱۱.
۶. حیل‌المتین، سال ۷، شماره ۲۰، ۸ ذیحجه ۱۳۱۷، ص ۱۲.
۷. برای نمونه ر.ک به: ثریا، سال اول، شماره ۲۹، شنبه ۳ محرم ۱۳۱۷، صص ۴-۵.
۸. میرزا حسین خان تحریک‌دار، جغرافیای اصفهان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۲۲، ص ۱۰۲.
۹. سحدرضا شامی، تکوین سرطایه‌داری در ایران: ۱۹۰۵-۱۷۹۶، تهران: گوتنبرگ، ۱۳۶۰، ص ۲۲۲.
۱۰. میرزا حسین خان تحریک‌دار، پیشین، ص ۱۰۱، همان.
۱۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، تهران، علم، ۱۳۶۳، ص ۱۳۶.
۱۲. اختر، سال ۲۱، شماره ۶، سه‌شنبه ۲۶ صفر ۱۳۱۳، ص ۸۲.
۱۳. رحیم رئیس‌یا عزیز حاجی بگوف و دو انقلاب، تهران: چاپار، ۱۳۵۷، ص ۱۵.
۱۴. برای جدول مینورسکر، ر.ک به: ت. ا. ابراهیم‌وف، پیدایش حزب کمونیست ایران، ترجمه ر.ک به: تهران: گوتنبرگ، ۱۳۶۰، ص ۲۵.
۱۵. هفته‌نامه آزاد، سال اول، شماره ۲، ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۱۷، ص ۶.
۱۶. به نقل از ابراهیم‌وف، پیشین.
۱۷. ز. عبدالله‌یف، طبقه بورژوا و طبقه کارگر ایران در سال ۱۹۰۰، در: چهارلز صیوسی، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستر، ۱۳۶۲، ص ۷۶.
۱۸. به نقل از: شاپور رولسانی، نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، تهران: چاپخش، ۱۳۶۳، ص ۵۳.
۱۹. اختر، سال ۲۱، شماره ۶، سه‌شنبه ۲۶ صفر ۱۳۱۶، ص ۸۲.
۲۰. حیل‌المتین، سال ۷، شماره ۱۸، ۲۴ ذیحجه ۱۳۱۷، ص ۲۰.
۲۱. جمفر پیش‌روی، تاریخچه حزب عدالت، تهران: علم، ۱۳۵۹، صص ۱۵-۱۶.
۲۲. زین‌العابدین مراغه‌ای، سیاحتنامه ابراهیم‌بیک، به کوشش محمدعلی سپانلو، تهران: اسفاره، ۱۳۶۲، ص ۲۴.
۲۳. حیل‌المتین، سال ۱۴، شماره ۹، ۲۳ شعبان ۱۳۲۴، ص ۱۲۰: روزنامه ثریا نیز در مورد مشاغل ایرانیان مهاجر ساکن قفقاز می‌نویسد: «روزگار این جماعت همه به فعلگی و عملگی می‌گذرد»، سال دوم، شماره ۱، شنبه ۱۶ جمادى‌الثانی ۱۳۱۷، ص ۱۱.
۲۴. محمدامین رسول‌زاده، گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه رحیم رئیس‌یا، تهران: شیرازه، ۱۳۷۷، ص ۷۸. ۲۶ عبدالله‌یف، پیشین.
۲۵. خسرو شاکری، «تکوین و گسترش جنبش کارگری در ایران»، کتاب جمعه، سال اول، شماره ۳۳، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۲۸.
۲۶. برای نمونه ر.ک به: حیل‌المتین، سال ۱۴، شماره ۱۸، دو‌شنبه ۱۴ ثوال ۱۳۲۴، صص ۴-۱۰.



۲۹. رسول زاده، پیشین، ۳۰ - نقل از ایرامیرف، پیشین، ص ۱۱۳.
۳۱. ثریا، سال دوم، شماره ۷، شنبه ۲۹ رجب ۱۳۱۷، ص ۹۸ زین العابدین مراغه‌ای نیز می‌نویسد. مردم بجای وطن کرده از دست سفراء و فوسلها و بستگان لشکر و جبهه شورششان آسوده نیستند. هر گاه یکی در این عمله‌ها شود، اول کسی که در سر بجنزه‌اش حاضر است، مأمورین فوسلخانه‌هاست که خود را و ثروت شرعی و عرفی می‌دانند، اگر چیزی ندارد سه روز هم بجنزه زمین بماند ابتدا از آن طرف می‌گذرند، پیشین، صص ۱۹-۲۰؛ میرزا رضاخان ارفع‌الدوله سرکنسول ایران در قفقاز نیز غیر مستقیم به غارتگری کنسولگریهای ایران اشاره می‌کند، و.ک.ب.؛ ایران در پیروزی، خاطرات پرنس لورس، تهران، چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۲۵، ص ۳۱۹.
۳۲. ایران نو، سال دوم، شماره ۷۳، شنبه ۱۹ محرم ۱۳۲۹، ص ۴.
۳۳. ثریا، سال دوم، شماره ۱، شنبه ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۱۷، ص ۱۱.
۳۴. حبل‌المتین، سال ۱۳، شماره ۳۱، ۱۱ صفر ۱۳۲۴، ص ۹.
۳۵. رک.ب.؛ مساویت، سال اول، شماره ۱۵، یکشنبه ۲۵ محرم ۱۳۲۶، ص ۴.
۳۶. مجلس، سال اول، شماره ۵۲، ۲۶ محرم ۱۳۲۵، ص ۴.
۳۷. حبل‌المتین، سال ۱۲، شماره ۳۳، جمعه ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۳، ص ۱۷.
۳۸. همان، صص ۱۷-۱۸.
۳۹. ایژاک دوریجر، زندگینامه سیاسی استالین، ترجمه علی سلامی، محمود ریاضی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۹۷؛ برای وقایع اقتصادی و تجاری نیز، رک.ب.؛ حکمت، سال ۱۳، شماره ۸۴۲، غره صفر ۱۳۲۳، ص ۷.
۴۰. و.ک.ب.؛ چهارنما، سال دوم، شماره ۵، غره شوال ۱۳۲۳، ص ۱۳؛ حبل‌المتین، سال ۱۲، شماره ۱۳، پیشین، ص ۱۸. ۲۱. حبل‌المتین، سال ۱۲، شماره ۳۶، ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۳، ص ۱۰.
۴۲. و.ک.ب.؛ حبل‌المتین، سال ۱۳، شماره ۹، جمعه ۲۳ شعبان ۱۳۲۳، ص ۲۱؛ چهارنما، سال دوم، شماره ۳، غره شوال ۱۳۲۳، ص ۳. ۲۳. همان، ص ۹.
۴۴. حبل‌المتین، سال ۱۳، شماره ۱۲، ۸ رمضان ۱۳۲۴، ص ۹.
۴۵. و.ک.ب.؛ حبل‌المتین، سال ۱۳، شماره ۱۰، یکم رمضان ۱۳۲۳، ص ۱۱؛ چهارنما، سال دوم، شماره ۵، غره شوال ۱۳۲۳، صص ۲-۵؛ حکمت، سال ۱۳، شماره ۸۵۳، ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۳، ص ۸.
۴۶. برای استثناء و غتراهای مراجع تقلید، رک.ب.؛ حبل‌المتین، سال ۱۳، شماره‌های ۳۳ و ۳۴، ۲۵ صفر و ۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۴.
۴۷. برای عملکرد و نحوه رفتار خشونت‌آمیز هشامی ایرانی درگیر در جنگهای لومنی-تاتار، و.ک.ب.؛ حکمت، سال ۱۳، شماره ۸۵۹، ۲۰ رجب ۱۳۲۳؛ حبل‌المتین، سال ۱۲، شماره ۴۵، ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۳؛ حبل‌المتین، سال ۱۲، شماره‌های ۲ و ۱۰، ۱۸ رجب و یکم رمضان ۱۳۲۳.
۴۸. و.ک.ب.؛ حبل‌المتین، سال ۱۲، شماره ۴۰، ۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۳، صص ۲۹-۲۱؛ حبل‌المتین، سال ۱۳، شماره ۱۱، ۸ رمضان ۱۳۲۴.
۴۹. برای مثال، رک.ب.؛ حبل‌المتین، سال ۱۳، شماره ۱۲، ۱۵ رمضان ۱۳۲۳، صص ۲ و ۱۱.
۵۰. چهارنما، سال دوم، شماره ۳۰، ۱۰ رمضان ۱۳۲۳، ص ۷. ۵۱. همان.
۵۲. حبل‌المتین، سال ۱۳، شماره ۱۰، یکم رمضان ۱۳۲۳، ص ۱۰.

۵۳. حبل المتین، سال ۱۲، شماره ۶، دوشنبه ۱۷ رجب ۱۳۲۴، ص ۱۲.
۵۴. حسن تقی‌زاده، «تهیه مقدمات مشروطیت در آذربایجان»، یمنک، سال ۱۳، شماره ۴، تیرماه ۱۳۲۹، ص ۱۸۲. ۵۵. حبل المتین، سال ۱۳، شماره ۱۱، ۸ رمضان ۱۳۲۳، ص ۸.
۵۶. حبل المتین، سال ۱۲، شماره ۲، دوشنبه ۲ رجب ۱۳۲۴، ص ۲۱.
۵۷. ارشاد، سال اول، شماره ۷۲، دوشنبه ۷ صفر ۱۳۲۲، به نقل از حبل المتین، سال ۱۳، شماره ۳۷، یکم ربیع‌الاول ۱۳۲۲، ص ۲.
۵۸. روزنامه حیات، سال اول، شماره ۴، به نقل از: حبل المتین، ص ۱۲، شماره ۹، شعبان ۱۳۲۳، ص ۱۴.
۵۹. م. ب. بللویسکی، «جنبش بین‌المللی طبقه کارگر و مبارزه علیه استثمار ناپس از تشکیل کمیته‌ها در کمیترون و خاور»، ترجمه جلال علوی‌نیا تهران: بین‌الملل، ۱۳۶۰، ص ۶۱.
۶۰. برای اطلاع بیشتر، ر. ک. به: ۱. س. باقرنوا، احزاب سیاسی و سازمانهای آذربایجان در آغاز قرون بیستم: ۱۹۱۷-۱۹۰۰، یاکو علم، ۱۹۹۷، صص ۲۹-۳۹.
۶۱. روزنامه حیات، سال اول، شماره ۳، به نقل از: حبل المتین، سال ۱۳، شماره ۵، دوشنبه ۲۵ رجب ۱۳۲۳، ص ۱۹. ۶۲. به نقل از شاپور روستائی، پیشین، ص ۵۹.
۶۳. جنت‌الله یغده، پیشین، ص ۷۶.
۶۴. حبل المتین، سال ۱۴، شماره ۱، دوشنبه ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۳، ص ۱۸.
۶۵. حبل المتین، سال ۱۴، شماره ۹، دوشنبه ۹ شعبان ۱۳۲۲، ص ۱۱.
۶۶. در این تفکراتها ایرانیان مهاجر ضمن حمایت از قانون اساسی و مجلس شورای ملی از محمدعلی‌شاه می‌خواستند به خواست و اراده مردم کردن گذارد و در ضمن گناه به تهدید هم برمی‌آمدند که اگر چنین نشود به اقدامهای مختلف از جمله بازگشت مسلمانان به ایران مدیریت می‌کنند و اینکه «آتش روشن خواهیم کرد که در دهن چشم معاندین را تیره و نار نماید و مدتها صرف کرده قادر به احتفاظش نباشند». حبل المتین، سال ۱۶، شماره ۱۷، دوشنبه ۱۲ شوال ۱۳۲۴، ص ۴.
۶۷. برای نمونه ر. ک. به: حکمت، سال ۱۷، شماره ۹۲۱، دوشنبه غره شوال ۱۳۲۶، ص ۶.
۶۸. پرورش، سال اول، شماره ۲۰، دوشنبه ۲۱ شوال ۱۳۱۸، ص ۱۴.
۶۹. حبل المتین، سال ۱۳، شماره ۲۶، یکم ربیع‌الثانی ۱۳۲۲، ص ۱.
۷۰. ر. ک. به: ایران‌نو، سال دوم، شماره ۶۷، سه‌شنبه ۸ محرم ۱۳۲۹، ص ۴.
۷۱. برای نمونه ر. ک. به: جهاد اکبر، سال اول، شماره ۲۷، ۷ شعبان ۱۳۲۵، ص ۸، ۷.
۷۲. حبل المتین، سال ۱۲، شماره ۸، ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۴، ص ۲۳.
۷۳. برای اساس هیئت‌رئیسه انجمن ر. ک. به: میرزا ابراهیم‌خان کلانتری باعینه، روزنامه خاطرات شرف‌الدوله، به کوشش یحیی ذکام تهران: فکر روز، ۱۳۷۷، ص ۷۴.
۷۴. حبل المتین، سال ۱۲، شماره ۱۱، ۵ رمضان ۱۳۲۲، ص ۱۸.
۷۵. حبل المتین، سال ۱۲، شماره ۳۳، ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۳، ص ۱۲.
۷۶. روزنامه ترقی، سال اول، شماره ۸۶، به نقل از: ملا نصرالدین، سال سوم، شماره ۲۱، ۳۰ رمضان ۱۳۲۶، ص ۶. ۷۷. همان. ۷۸. برق، سال اول، شماره ۴، شنبه ۱۱ شوال ۱۳۲۸، ص ۳.
۷۹. حبل المتین، سال ۱۳، شماره ۲۶، جمعه یکم ربیع‌الاول ۱۳۲۲، ص ۲.
۸۰. حبل المتین، سال ۱۲، شماره ۱، ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۲، ص ۱۸.

۸۱. شمس، سال سوم، شماره ۱۲، ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۹، ص ۶.
۸۲. محدثه ایستری، مدارس ایرانی در شوروی، گنجینه استاد، سال اول، دفتر دوم، تابستان ۱۳۷۰، ص ۲۱. ۸۳. حبل المتین، سال ۱۳، شماره ۳۶، یکم ربیع الاول ۱۳۲۴، ص ۲.
۸۴. حبل المتین، سال ۱۲، شماره ۱، ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۴، ص ۱۸؛ چهره نما، سال دوم، شماره ۲۲، فروردین ماهی ۱۳۲۲.
۸۵. به نقل از: حبل المتین، سال ۱۳، شماره ۳۶، جمعه ۱ ربیع الاول ۱۳۲۴، ص ۲.
۸۶. ارشاد، سال اول، شماره ۷۲، دوشنبه ۷ صفر ۱۳۲۴.
۸۷. گزارش مایل توپسکانس، ۱۳۰۳ خ، به نقل از محدثه ایستری، پیشین.
۸۸. روزنامه حبل المتین، سال دوم، شماره ۱۴، دوشنبه ۳ ربیع الثانی ۱۳۲۶، ص ۵.
۸۹. ر.ک به: شرق، سال اول، شماره ۱۰۵، ۱۷ شعبان ۱۳۲۸، ص ۱۲؛ ایران نو، سال دوم، شماره های ۲۹، ۶۰، ۶۱، ۹۰. ر.ک به: ایران نو، سال دوم، شماره ۶۷، سه شنبه ۸ محرم ۱۳۲۹، ص ۴.
۹۱. ایران نو، سال دوم، شماره ۴۹، دوشنبه ۱۶ ذیحجه ۱۳۲۸، ص ۴.
۹۲. وقت، سال اول، شماره ۱۳، یکشنبه ۸ ربیع الاول ۱۳۲۸، ص ۴. ۹۳. همان.
۹۲. ایران نو، سال دوم، شماره ۶۷، سه شنبه ۸ محرم ۱۳۲۹، ص ۲.
۹۵. ایران نو، سال دوم، شماره ۵۲، یکشنبه ۲۲ ذیحجه ۱۳۲۸، ص ۱.
۹۶. شرق، سال اول، شماره ۱۰۶، ۲۱ شعبان ۱۳۲۸، ص ۳.
۹۷. حبل المتین، سال ۱۲، شماره ۲۰، دوشنبه ۸ ذیحجه ۱۳۲۴، ص ۲۳.
۹۸. گزارش کنسولگری ایران در نعلیس، ۱۳۰۲ خ، گنجینه استاد، پیشین، ص ۲۵.
۹۹. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۳، تهران: جاویدان، ۱۳۶۲، ص ۱۹.
۱۰۰. ایران نو، سال دوم، شماره ۵۴، دوشنبه ۲۳ ذیحجه ۱۳۲۸، ص ۳.
۱۰۱. بیرق عدالت، سال اول، شماره ۱، ۲ رمضان ۱۳۳۵، ص ۱۲.
۱۰۲. مرسله نمایندگی سیاس ایران در قفقاز، در: گنجینه استاد، پیشین، ص ۲۴.
۱۰۳. راهرت فونسلگری باطوم، گنجینه استاد، پیشین، ص ۲۸. ۱۰۴. پیشه‌وری، پیشین، ص ۳۰.
۱۰۵. تا آنجا که می‌دانیم تلاش عثمانی‌ها برای تجزیه آذربایجان در دوره قاجار به سالهای انقلاب مشروطه بازمی‌گردد. تفه الاسلام تبریزی در سال ۱۳۲۹ هـ. ق/ ۱۹۱۱ م در این باره به مستشارالدوله نوشته است: «می‌شنوم بعضی آقایان در این خیال هستند که آذربایجان را از ایران مجزا کرده استقلال بدهند و این نیت را در تحت حمایت دولت عثمانی اجرا دارند». نامه‌های تبریز، به کوشش ایرج افشار، تهران: فروزان‌روز، ۱۳۷۸، ص ۴۹۶.
۱۰۶. آذربایجان جزء لاینفک ایران، سال اول، شماره ۱، به نقل از: آخرین مستقر آزادی، به کوشش رحیم رئیس‌نیا، تهران: شیراز، ۱۳۷۷، ص ۲۲.
۱۰۷. آذربایجان جزء لاینفک ایران، سال اول، شماره ۳، به نقل از همان منبع، ص ۲۴.
۱۰۸. جعفر پیشه‌وری، پیشین، ص ۲۹.
۱۰۹. ر.ک به: بیرق عدالت، سال اول، شماره ۱، ۲ رمضان ۱۳۳۵، ص ۱۱.
۱۱۰. بیرق عدالت، سال اول، شماره ۴، ۲۲ شوال ۱۳۳۵، ص ۵.
۱۱۱. ر.ک به: لیراعیم فخرایی، سردار جنگل، تهران: جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۱۷۸.

۱۱۲. پیشه‌وری، پیشین- ص ۴۸ ۱۱۳. ابراهیموف، پیشین، ص ۱۱۶.
۱۱۴. افندی‌یف و دیگران، تاریخ آذربایجان، ج ۲. ترجمه نصرالله اسحقوف بیات. نیریز، ترک، ۱۳۶۰، ص ۳۲. برای پیوند و ارتباط گسترده حزب عدالت و بلشویکها ر.ک به. حمید احمدی-نگاهی به تاریخچه حزب عدالت همراه با مجله‌های بیرق عدالت، ارگان مرکزی حزب عدالت، برلین: بی‌نا، ۱۹۹۲.
۱۱۵. ر.ک به: بیرق عدالت، سال اول، شماره ۱-۳، رمضان ۱۳۳۵، صص ۶-۸.
۱۱۶. همان منبع، صص ۱-۲: برای اطلاع بیشتر از مجله بیرق عدالت ر.ک به سولماز رستمورا، مطبوعات کمونیستی ایران در مهاجرت (در سالهای ۱۹۳۲-۱۹۱۷)، باکو، روزنامه آذربایجان، ۱۹۸۵، صص ۲۳-۲۹. ۱۱۷. ر.ک به: بیرق عدالت، سال اول، شماره ۲، ۷ شوال ۱۳۳۵- ص ۴.
۱۱۸. روزنامه همت، شماره ۱۱۳، ۳۰ ژوئیه ۱۹۱۸، به نقل از ابراهیموف، پیشین، ص ۱۵۰.
۱۱۹. ابراهیموف، پیشین، ص ۱۵۲. ۱۲۰. پیشه‌وری، پیشین، ص ۳۲ ۱۲۱. همان.
۱۲۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک به: همان: سلام‌الله جاوید، ایران سوسیال‌دموکرات (عدالت) فرقه‌سی حقیقه خاطره‌لویم، تهران: ۱۳۵۹، صص ۱۳-۱۴. ۱۲۳. پیشه‌وری، پیشین، ص ۳۲.
۱۲۴. ر.ک به ابراهیموف، پیشین، صص ۱۶۲-۱۶۵: رستمورا، پیشین، صص ۳۰-۳۸.
۱۲۵. دستورگوانی، رقابت روسیه و انگلیس در ایران، تهران: عطایی، ۱۳۶۸، ص ۸۶.
۱۲۶. ابراهیموف، پیشین، ص ۱۲۶.
۱۲۷. بیرق عدالت، سال اول، شماره ۵، دوشنبه ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۵- ص ۷.
۱۲۸. برای نمونه ر.ک به: جنگل، سال اول، شماره ۲۲، چهارشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، صص ۱-۴.
۱۲۹. کوه، سال پنجم، شماره ۴ و ۵، غره رمضان ۱۳۳۸، ص ۲.
۱۳۰. ر.ک به: نوبهار، شماره ۳۱، سه‌شنبه ۲۹ جوزا [خرداد] ۱۳۰۲، ص ۲۹۳.
۱۳۱. آخرین سنگر آزادی، ص ۲۲۹ و ۲۷۱.
۱۳۲. حریت، سال اول، شماره ۸، به نقل از رستم‌زاد، پیشین، ص ۳۵.